

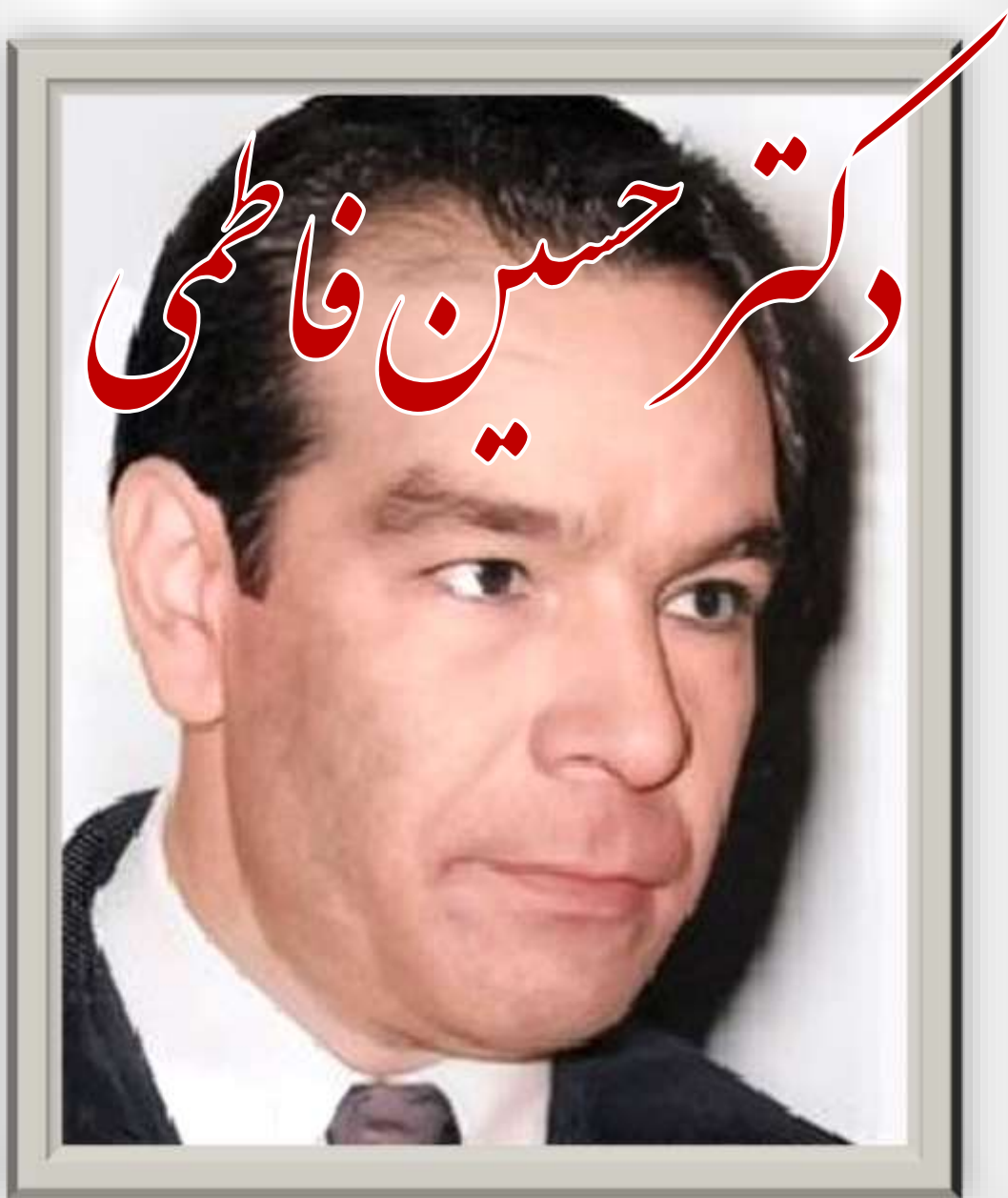
وطن خواهی که سه  
مرتبه در خون خود  
غلتید

ما ایران را آزاد خواهیم کرد

ایران آزاد

ارگان جبهه ملی ایران (هلند)

سال دوازدهم شماره ۱۴۳ آبان ۱۴۰۳



دکتر حسین فاطمی در پای چوبه اعدام:

زنده باد آزادی - زنده باد مصدق - پاینده ایران

# نمایه

## جبهه ملی ایران - هلند

برگه	نهشته	نگارنده
۳	تجاوز و تهاجم به کشورمان ایران و جنگ افروزی از هر سو را	جبهه ملی ایران
۴	ملت ایران اجازه تجاوز به تمامیت ارضی ایران را نمی‌دهد.	جبهه ملی ایران
۶	در روز ۲۱ آبان ۱۳۲۸ جبهه ملی ایران تاسیس شد.	منبع: تاریخ ایرانی
۸	FATF چیست؟	
۹	تاب آوری ملی چیست؟	
۱۰	سیدحسین فاطمی	ایران پدیا
۱۷	ادعای بی اساس امارات متحده عربی برای باز پس گرفتن	ناخدا محمد فارسی
۱۹	اوج خشونت در کرانه باختری رود اردن	Angélique Mounier Kuhn برگردان شهباز نخعی
۲۰	جوان در مقام عامل انقلابی؟ کمی اغراق، کمی خوش بینی	میسون سگریه**استوارت تنوک— تلخیص و گزارش از شهرزاد
۲۵	چرا اهدای نوبل ادبیات به هان کانگ مهم است	یونگ این چای— برگردان: آیدا
۲۷	آیا امیدواری به اصلاح سازمان ملل واقع بینانه است؟	ریچارد فالک - هانس فون اسپونک
۳۳	پس از نابودی بشر چه شد؟	احمد سبحانی

[www.jebhemelli.org](http://www.jebhemelli.org)

دوباره بر روی شبکه اینترنت

post4iraneazad@gmail.com

آدرس ایمیلی:

[www.jebhemelli.org](http://www.jebhemelli.org)

جبهه ملی ایران-هلند بر روی شبکه اینترنت

# تجاوز و تهاجم به کشورمان

## ایران و جنگ افروزی از هر سو را محکوم میکنیم

خواهان دموکراسی، حاکمیت ملی، استقلال و عدالت و وابستگی، جدائی دین از حکومت و نظام برخاسته از اراده و رای خود می باشند و خود قادر به تعیین سرنوشت میهن خود خواهند بود. ما دخالت هر کشوری را در امور داخلی وطنمان، همانطور که تاریخ نشان داده است، غلط و زیان آور دانسته و شدیداً آنرا محکوم مینماییم.

هیات رهبری اجرائی جبهه ملی ایران

تهران - چهاردهم آبانماه 1403

به کشورمان را شدیداً محکوم می نماید و به حاکمیت جمهوری اسلامی هشدار میدهد که پاسخ به تجاوز اسرائیل به خاک پاک ایران زمین باید از طریق دیپلماتیک و مجاری حقوق بین الملل صورت گیرد. انجام هر گونه قدرت نمائی و انتقام جوئی از طرف حکومت جمهوری اسلامی نسبت به اسرائیل سبب ادامه تهاجم بیشتر این رژیم نژاد پرست که همیشه از کمک های وسیع امریکا بهره مند بوده است به مراکز غیر نظامی و حیاتی کشورمان گردیده و خرابیهای جبران



نا پذیری را ایجاد خواهد کرد که زندگی مردم ما را که سالها دچار فقر و تنگدستی اقتصادی و انزوای بین المللی ناشی از سیاست های غلط حکومتی میباشند بیشتر تخریب نموده و عواقب و بحرانهای غیر قابل پیش بینی و عمیقی را برای کشورمان بوجود خواهد آورد.

جبهه ملی ایران افکار کسانیکه تصور میکنند تهاجم اسرائیل یا هر نیروی بیگانه دیگری به ایران سبب شکست جمهوری اسلامی و برآریکه قدرت نشستن آنان خواهد شد و با این خیال از حمله به ایران حمایت میکنند باطل و بیهوده دانسته و معتقد است که اکثریت قاطع ملت بزرگ ایران

حمله ناگهانی گروه تند روی فلسطینی حماس در هفتم اکتبر سال گذشته که با قتل عده ای از ساکنین بی گناه اسرائیل و گروهانگیری عده ای از آنان صورت پذیرفت، بهانه ی لازم را در اختیار دولت سلطه طلب اسرائیل قرار داد تا این رژیم سفاک با دست باز تهاجم به نوار غزه را شروع نماید و اکنون بیش از یکسال است که جهان ناظر و شاهد بمباران روزانه منطقه غزه و کشتن زن و مرد و کودک و تخریب خانه و کاشانه مردم و مدرسه ها و بیمارستانها و بی غذایی و گرسنگی کامل مردم و بی خانمانی و آوارگی آنان می باشد. و عجیب است که جوامع بین المللی و قدرتهای جهانی با وجود اعتراضات شدید مردم کشورهای مختلف در سراسر جهان، نتوانستند تا بحال از ادامه این فاجعه اسفناک و بی همتای تاریخی جلوگیری کنند.

سیاستهای غلط و غیر منطقی حکومت جمهوری اسلامی با دادن شعارهای بیهوده برای نابودی کشور اسرائیل از چند دهه قبل، بهترین بهانه را به این کشور داده که دشمن ستیزی خود را با تهاجم نظامی در بامداد شنبه 5 آبان به مراکز نظامی کشورمان انجام دهد که سبب خرابیهای در چند نقطه و ایجاد ترس و وحشت هم میهنان ما در این مناطق و شهادت چند نظامی جوان مدافع حریم وطنمان گردیده است.

جبهه ملی ایران تهاجم گروه حماس در هفتم اکتبر را که آغاز گر فاجعه کنونی منطقه بوده و عکس العمل بی رحمانه دولت اسرائیل و کشتار روزانه مردم ساکن غزه و مردم لبنان و حمله نظامی پنجم آبان این رژیم سلطه گر

نامه شورای مرکزی جبهه ملی ایران به دبیر کل سازمان ملل متحد:

# ملت ایران اجازه تجاوز به تمامیت ارضی ایران را نمی دهد.



اخیر دولت بریتانیا این جزایر ایرانی را مورد اشغال قرار داده بود که این اشغالگری با حضور ارتش ایران در سیال ۱۹۷۱ پایان یافت و حق حاکمیت ملی ایران بر قلمرو خود مجدداً اعاده شد و دو روز بعد از استقرار نیروهای نظامی ایران در این جزایر، تازه کشور امارات متحده عربی اعلام موجودیت و استقلال کرد. ۲- جبهه ملی ایران بعنوان یک جریان سیاسی همواره خود را مدافع حقوق ملت ایران می‌داند و معتقد است تعلق این جزایر به ایران قطعی است و مخالفت خود را با هرگونه گفت‌وگو پیرامون مالکیت آنها اعلام می‌دارد. ۳- جبهه ملی ایران دیدگاه‌های اخیر روسیه، چین، امارات متحده عربی و برخی کشورهای عربی حوزه خلیج فارس و بویژه بیانیه اخیر اتحادیه اروپا را مخالف با حقوق ملی و تاریخی ملت ایران ارزیابی کرده خواستار محکومیت این تحرکات غیر حقوقی توسط جنابعالی و نهادهای سازمان ملل است.

آن مقام عالی به وضوح و روشنی خود ناظر هستید که در یک سال گذشته برخی بیانیه‌های غیر حقوقی و مخالف با میثاق‌های بین‌المللی مورد تأکید آن سازمان، علیه اصل تمامیت ارضی ایران از سوی کشورهای چین، روسیه، ترکیه، جمهوری آذربایجان مطرح گردیده و اخیراً نیز شاهد بیانیه مشترک اتحادیه اروپا با برخی کشورهای عربی و بویژه امارات متحده عربی با اغراض سیاسی بگونه‌ای شگفت‌آور و ناهمسو با موازین بین‌المللی و اصول مسلم و تغییرناپذیر حقوق بین‌الملل عرفی و قراردادی بوده‌ایم. براین اساس سزاوار است که در این راستا نکاتی به ترتیب زیر و به گونه‌ای خلاصه و فهرست‌وار به حضور آن مقام محترم معروض گردد: ۱- براساس اسناد مسلم تاریخی، نقشه‌ها و معاهدات حقوقی جزایر سه‌گانه تنب بزرگ و تنب کوچک و ابوموسی قرن‌ها و در طول تاریخ بخش جدایی‌ناپذیر قلمرو سرزمینی ایران بوده و صرفاً مدتی کوتاه در سده

عالیجناب آنتونیو گوترش دبیرکل محترم سازمان ملل متحد! همان‌گونه که استحضار دارید بر اساس میثاق‌ها، معاهدات، منشور و کنوانسیون‌های سازمان ملل، اصل احترام به تمامیت ارضی کشورها باید توسط کلیه کشورها و اتحادیه‌های منطقه‌ای مورد توجه و احترام باشد. ایران به عنوان یکی از دیرپاترین کشورهای جهان که هیچ‌گاه مستعمره کشور دیگری نبوده و حتی روزی به نام روز استقلال ندارد، همواره مورد تجاوز و زیاده‌خواهی‌های برخی کشورها در تاریخ پرفراز و نشیب خود بوده است. جبهه ملی ایران به عنوان یک جریان سیاسی آزادی‌خواه و دموکراتیک پر سابقه که هفتاد و پنج سال قبل توسط شخصیت بزرگ و تاریخی ملت ایران، دکتر محمد مصدق بنیانگذاری شده، نمی‌تواند نسبت به برخی تحرکات ناهنجار در قبال اصل غیر قابل خدشه تمامیت ارضی ایران بی‌تفاوت باشد.

نخواهد داد و لازم است دولت‌ها و اتحادیه‌های بین‌المللی به این امر مهم توجه کرده و فارغ از نظام سیاسی مستقر در ایران، سبب برانگیخته شدن خشم ملت ایران نسبت به خود نشوند. با احترام - شورای مرکزی جبهه ملی ایران.

تهران - ۲۵ اکتبر ۲۰۲۴ مطابق با چهارم آبان ۱۴۰۳

مندی‌دهد. ۵- جبهه ملی ایران هشدار می‌دهد ادامه بحث بی‌حاصل در مورد تمامیت ارضی ایران منجر به مناقشه‌ای بی‌حاصل در منطقه خواهد شد که برهم زننده ثبات و امنیت خواهد گردید. ۶- جبهه ملی ایران با تاکید بر حق حاکمیت ملی، یکپارچگی سرزمینی و تمامیت ارضی کشور ایران، به کشورهای روسیه، چین، ترکیه، جمهوری آذربایجان، امارات متحده عربی و اتحادیه اروپا هشدار می‌دهد که ملت ایران به هیچ‌وجه اجازه تجاوز به تمامیت ارضی خود را به بیگانگان

۴- جبهه ملی ایران مخالفت جدی و آشکار خود را با هرگونه تغییر در جغرافیای منطقه، به ویژه در مناطق نزدیک به مرزهای شمال‌غرب کشور ایران را اعلام می‌دارد و از همین روی و در همین راستا ایجاد کریدور موسوم به زنگه‌زور را یک طرح بحران‌ساز، تنش‌آفرین و ناهمسو با منافع حیاتی و کلان ملی دو کشور ایران و ارمنستان بر شمرده و نسبت به تبعات منفی و عواقب شوم و تنش‌زای این طرح نابخردانه بر روابط و مناسبات این دو عضو سازمان ملل متحد با دیگر کشورهای منطقه اکیدا هشدار

## قیامهای سراسری مردم ایران از ۷۸ تا ۱۴۰۱ در یک نگاه

### کانون حقوق بشر ایران



# گرامی باد یاد شهیدان خیزش آبان ۹۸

# در روز ۲۱ آبان ۱۳۲۸ جبهه ملی ایران تاسیسی شد.

محمدرضا جلالی‌نائینی مدیر روزنامه کشور، سیدحسین فاطمی مدیر روزنامه باختر امروز و مشاراعظم در هیات مؤسس ۱۹ نفره جبهه ملی ایران به چشم می‌خورد. در اساسنامه جبهه ملی آمده بود: «جبهه ملی از هیات مؤسسین و دستجات مختلف ملی که طرفدار تامین عدالت اجتماعی و حفظ قانون اساسی هستند تشکیل می‌شود و هدف جبهه ملی، ایجاد حکومت به وسیله تامین آزادی انتخابات و آزادی افکار است و در شورای جبهه ملی مسائل مربوط به اصلاحات اجتماعی و اقتصادی مورد بحث است و هیچ فردی نمی‌تواند مستقیماً عضو جبهه ملی شود و عضویت افراد در جبهه مشروط به این است که عضو جمعیتی باشند که آن جمعیت سمت وابستگی به جبهه ملی را تحصیل کرده باشد.»

آزاد اعلام کردند. هر چند این تحصن به سرانجامی نرسید؛ ولی مقدمات تاسیس جبهه ملی را فراهم کرد. چندی پس از پایان تحصن، متحصنین در منزل مصدق جمع شدند. آنچنان که گفته می‌شود در این جلسه که روز ۲۱ آبان ۱۳۲۸ برگزار شد، سیدحسین فاطمی در سخنانی پیشنهاد تشکیل ائتلاف جبهه ملی را داد و به این ترتیب جبهه ملی ایران به رهبری محمد مصدق تشکیل شد. علاوه بر دکتر مصدق، نام افرادی چون احمد ملکی مدیر روزنامه ستاره، محمدحسن کاویانی، کریم سنجابی، احمد زیرک‌زاده، عباس خلیلی مدیر روزنامه اقدام، عمیدی نوری مدیر روزنامه داد، سیدعلی شایگان، شمس‌الدین امیرعلایی، سیدمحمود نریمان، ارسلان خلعتبری، آیت‌الله غروی، ابوالحسن حائری‌زاده، حسین مکی، مظفر بقایی، عبدالقدیر آزاد،



تاسیس جبهه ملی در روز ۲۱ آبان ۱۳۲۸ جبهه ملی ایران تاسیس شد. جبهه ملی ایران نخستین و مهم‌ترین گروهی بود که در تاریخ سیاسی ایران بر مبنای ملی‌گرایی تشکیل شد. نطفه شکل‌گیری این گروه به وقایع مربوط به انتخابات شانزدهمین دوره مجلس شورای ملی بازمی‌گردد. دخالت هژیر، وزیر دربار در جریان برگزاری انتخابات دوره شانزدهم مجلس شورای ملی اعتراضات بسیاری را از سوی گروه‌ها و چهره‌های سیاسی موجب شد. از آن جمله گروهی ۱۹ نفره از نخبگان و روزنامه‌نگاران بودند که با محوریت دکتر محمد مصدق در اعتراض به دخالت‌های دولت وقت در ۲۲ مهرماه ۱۳۲۸ در کاخ مرمر متحصن شدند.

متحصنین خواسته خود را لغو انتخابات تا تعیین دولتی بی‌طرف برای برگزاری و نظارت بر برگزاری انتخابات





Iranian Historical Photographs Gallery | iran.touran.com

رادنیا در بازار، خیابان شاپور و فرعی‌های خیابان فرهنگ (امیریه) بخش شد. چند روز بعد آیت‌الله زنجانی از نمایندگان احزاب سیاسی درخواست کرد تا در جلسه‌ای در منزل وی شرکت کنند. راهپیمایی در اعتراض به محاکمه مصدق در ۲۱ آبان ۱۳۳۲، تعطیلی بازار و دانشگاه و اعتصابات دیگر، راهپیمایی ۱۶ آذر دانشجویان در اعتراض به سفر نیکسون که به شهادت سه دانشجو انجامید، مخالفت با کنسرسیوم نفت (۱۲ نفر از نیروهای فعال جبهه به همین دلیل از دانشگاه‌ها اخراج شدند)، مخالفت با برپایی مجلس هفدهم و آزاد ندانستن آن از جمله فعالیت‌های نهضت مقاومت ملی در طول دوران حیات خود بود.

منبع: تاریخ ایرانی

هیات موسس جبهه، تنها سه یا چهار نفر در کنار مصدق بودند و دیگران یا کنار رفتند یا آشکارا علیه دولت ملی مصدق نقش‌آفرینی کرده و به جریان کودتا پیوستند.

پس از سقوط دولت مصدق فعالیت جبهه ملی ممنوع اعلام شد، بسیاری از سران جبهه ملی بازداشت شدند، افرادی چون دکتر حسین فاطمی اعدام و دیگرانی به حبس‌های طولی‌المدت محکوم شدند. این‌چنین بود که عملاً جبهه ملی تا تشکیل جبهه ملی دوم فعالیت نداشت، ولی برخی از مبارزان که مقاومت در برابر رژیم را ضروری می‌دانستند، نهضت مقاومت را تشکیل دادند.

شب بعد از کودتا حزب مردم ایران جلسه‌ای تشکیل داد و از دکتر محمد مصدق اعلام پشتیبانی کرد. در همین گیرودار بود که ایده اولیه ایجاد تشکلی برای مقابله با کودتا مطرح و در جلساتی که به میزبانی آیت‌الله سیدرضا زنجانی با حضور حسین شاه‌حسینی و ابراهیم کریم‌آبادی انجام شد توانستند قدم‌های نخست را در شرایط خفقان پس از کودتا بردارند. هسته اولیه تشکیل‌دهنده نهضت مقاومت شامل آیت‌الله سیدرضا زنجانی، محمد نخشب، حسین شاه‌حسینی و ابراهیم کریم‌آبادی بودند. پس از موافقت آیت‌الله سیدرضا زنجانی بیش از ۲۰۰ نسخه اعلامیه دست‌نویس با عنوان «نهضت ادامه دارد» تهیه و شبانه توسط ایشان، شاه‌حسینی و عباس

در جریان نهضت ملی شدن صنعت نفت، جبهه ملی ایران نقشی محوری داشت. در همین دوران بود که با پیوستن حزب ایران و سازمان پان ایرانیسم، حزب پان ایرانیست به رهبری پزشکپور، نهضت خدایپرستان سوسیالیست به رهبری حسین راضی و محمد نخشب، حزب ملت ایران به رهبری داریوش فروهر، حزب جامعه مسلمانان مجاهد، نیروی سوم و بعدها برخی از هواداران خلیل ملکی، جبهه ملی به مهم‌ترین سازمان سیاسی ملی‌گرای ایران آن دوران تبدیل شد.

فعالیت جبهه ملی اول از تاسیس تا انحلال که همزمان با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ اتفاق افتاد، را می‌توان به دو دوره خلاصه کرد. اول، از زمان تاسیس تا ۳۰ تیر ۱۳۳۱، که در این دوره به دلیل مساله تلاش برای ملی شدن نفت نوعی همگرایی بین اعضا وجود داشت و آن را می‌توان دوره‌ای طلایی از همکاری میان نیروهای تحول‌خواه به حساب آورد. اما دوره دوم فعالیت جبهه ملی ایران که از نخست‌وزیری مجدد دکتر مصدق تا کودتای ۲۸ مرداد را شامل می‌شود، دورانی سرشار از اختلاف بود. طیف‌بندی‌ها میان اعضای جبهه آرام آرام به ساختار کلی آسیب می‌رساند. واگرایی اعضا تا آنجا پیش رفت که وقتی نیروهای نظامی و هواداران شاه با همکاری نیروهای خارجی در تاریخ ۲۸ مرداد دست به کودتا زده و دولت ملی مصدق را سرنگون کردند، از میان ۱۹ نفر عضو



# FINANCIAL ACTION TASK FORCE

## FATF چیست؟

به این توصیه‌نامه افزوده شد. در آخرین به‌روزرسانی در سال ۲۰۱۲، این استانداردها برای هدف قرار دادن تهدیدهای جدید از جمله مقابله با اشاعه سلاح‌های کشتار جمعی و شفاف‌سازی مالی به‌روز شدند. FATF چند عضو دارد؟

در حال حاضر، این کارگروه دارای ۳۷ عضو است. بیشتر اعضای FATF را کشورهای پیشرفته اروپایی و آمریکایی تشکیل می‌دهند. یک کشور برای عضو شدن باید ویژگی‌های مهمی از جمله جمعیت بالا، تولید ناخالص داخلی قابل توجه، بخش بانکی توسعه‌یافته و غیره داشته باشد. اعضا همچنین باید بر اساس استانداردهای مالی پذیرفته‌شده عمل کنند و در سایر سازمان‌های بین‌المللی مهم عضو باشند.

توصیه‌های این کارگروه از سوی بسیاری از کشورها جدی گرفته می‌شود. اگر کشوری در لیست خاکستری و سیاه FATF قرار بگیرد، شانس ادغام در نظام بانکی جهانی را از دست خواهد داد. کاهش مبادلات تجاری بین‌المللی، تحریم‌های اقتصادی از سوی صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، ADB و البته سایر کشورها از دیگر پیامدهای قرار گرفتن در لیست سیاه و خاکستری است.

اف‌ای‌تی‌اف (FATF) یک سازمان فرادولتی است که سیاست‌ها و استانداردهای مبارزه با جرایم مالی، از جمله پولشویی و تامین مالی تروریسم را طراحی و ترویج می‌کند. اف‌ای‌تی‌اف (FATF) یک سازمان فرادولتی است که سیاست‌ها و استانداردهای مبارزه با جرایم مالی را طراحی و ترویج می‌کند. این استانداردها، پولشویی، تامین مالی تروریسم و سایر تهدیدهای مربوط به سیستم مالی بین‌المللی را هدف قرار داده است.

به گزارش تجارت‌نیوز، کارگروه اقدام مالی FATF یا Financial Action Task Force، در سال ۱۹۸۹ و به‌دستور گروه هفت (G7) تاسیس شد و مقر آن در پاریس است.

افزایش قابل توجه تجارت بین‌المللی به‌دنبال بزرگ‌تر شدن اقتصاد جهان، جرایم مالی متعددی از جمله پولشویی را به دنبال داشته است. کارگروه اقدام مالی توصیه‌هایی را برای مبارزه با این جرایم ارائه می‌دهد، نظرات اعضایش را مورد بررسی قرار می‌دهد و درصد افزایش پذیرش مقررات برای مقابله با پولشویی از کشورها در سراسر جهان است.

از آنجا که روش‌های پولشویی مدام در حال تغییر هستند، FATF این استانداردها را سالانه به‌روز می‌کند. در سال ۲۰۰۱، دستورالعمل‌هایی در جهت مبارزه با تامین مالی تروریسم

در عین حال، کشورهای عضو متعهد می‌شوند که جدیدترین توصیه‌های FATF را تایید و از آنها حمایت کنند. تعدادی زیادی از سازمان‌های بین‌المللی به‌عنوان ناظر در FATF شرکت می‌کنند. صندوق بین‌المللی پول (IMF)، سازمان همکاری و توسعه اقتصادی (OECD)، بانک جهانی و پلیس بین‌المللی از جمله این سازمان‌ها هستند.

کشورهایی که در وضعیت غیرهمکار با این سازمان به‌سر می‌برند، در لیست سیاه قرار می‌گیرند. در حال حاضر به جز ایران، دو کشور کره شمالی و کوبا در این لیست قرار دارند. ایران نیز اولین بار در سال



# تاب آوری ملی

## چيست؟



فعالیت های داوطلبانه و یا هر گونه کنش اجتماعی دیگر.

**6. پیشگیری:** به ریشه ها و دلایل صدمات و آسیب های مختلف اجتماعی توجه میکند به گونه ای که منجر به کاهش مخاطرات شود پیشگیری موفق بر پیش بینی های دقیق تکیه میزند.

**7. یادگیری:** توسعه تاب آوری ثمره استمرار در یادگیری و آموزش است تفاهم و تعاملات بین نسلی و بهبود مستمر و یادگیری از تجربیات گذشته، به اشتراک گذاری دانش و بهترین شیوه ها برای ایجاد تاب آوری بسیار کار آمد و موثر هستند .

بنابر همین گزارش از محمدرضا مقدسی مدیر و موسس خانه تاب آوری در ادامه و تکمیل این مطلب آورده است تاب آوری فرهنگی و تاب آوری ملی به طور متقابل یکدیگر را تقویت می کنند. **تاب آوری فرهنگی** به توانایی جوامع در حفظ هویت و ارزش های فرهنگی خود در مواجهه با چالش ها گفته میشود، که این امر به تقویت انسجام اجتماعی و همبستگی میان افراد منجر می شود.

از سوی دیگر، **تاب آوری ملی** به قدرت یک کشور در مواجهه با بحران ها و تهدیدات خارجی مربوط می شود که با حمایت از تنوع فرهنگی و احترام به ارزش های محلی، تقویت می شود. این تعامل باعث ایجاد فضایی پایدارتر برای رشد اجتماعی و اقتصادی می شود و به جوامع کمک می کند تا در برابر ناملازمات مقاومت کنند

چشم انداز تاب آوری ملی آینده ای است که در آن جوامع به طور جمعی، عادلانه و کارآمد با شرایط در حال تغییر سازگار می شوند، شوک ها را کاهش داده و مسیر بهبودی و پیشرفت را پیش میگیرند، تاب آوری ملی همچنین میتواند آثار عوامل استرس مزمن کاهش دهد.

**بررسی ادبیات تحقیق اصول خاصی را برای تاب آوری ملی پیشنهاد میکند که عبارتند از:**

**1. آمادگی:** که شامل پیش بینی و تمهیدات لازم برای مقابله با تهدیدات و خطرات بالقوه، از جمله توسعه طرح ها و رویه ها برای پاسخگویی یا پیشگیری مؤثر است.

**2. سازگاری:** که اغلب شامل انطباق با شرایط در حال تغییر است، در این میانه میتوان به تأثیرات تغییرات اقلیم ( آب و هوا) و سایر عوامل استرس زا در دراز مدت است.

**3. مقاومت:** این شامل داشتن ظرفیت برای تحمل در برابر رویدادهای مخرب است.

**4. برابری:** به معنای حصول اطمینان از این است که همه جوامع و افراد برخوردار از عادلانه از منابع و پشتیبانی های لازم از خدمات اجتماعی برای تاب آوری را دارند.

**5. همکاری:** به عضویت و ایفای نقش و انجام دادن کاری در سیستم ها و بخش های مختلف اجتماع است که منجر به توسعه تاب آوری خواهد بود از جمله مشارکت بین دولت، بخش خصوصی، سازمانهای مردم نهاد و

تاب آوری ملی، با اذعان به اینکه یک قدرت ملی نه صرفاً، براساس ظرفیت نظامی، بلکه از طریق جنبه های سیاسی - روانشناختی ارزیابی می شود، ظهور پیدا کرد. تاب آوری در سطح ملی، فرایند سازگارشدن و جذب ناملازمات یا تغییر تحمیل شده به واسطه تهدید خارجی را بررسی می کنند.

**توانایی یک ملت برای آماده شدن، انطباق، مقاومت در برابر تهدیدها، خطرات، شوک ها و اختلالات مختلف، از جمله مواردی که دوره ای و مزمن هستند تاب آوری ملی گفته میشود.**

به گزارش میگنا با افزایش بلایای طبیعی و انسانی و پیامدهای گسترده ای آنها، نیاز به تاب آورتر شدن جوامع و دولت ها بیش از پیش احساس می شود. این امر موجب شده است که **تاب آوری، به عنوان بزرگترین چالش ملی** در عصر حاضر قلمداد گردد (گلوردی ، 1396). به توانایی یک ملت برای آماده شدن، انطباق، مقاومت در برابر تهدیدها، خطرات، شوک ها و اختلالات مختلف، از جمله مواردی که دوره ای و مزمن هستند تاب آوری ملی گفته میشود.

تاب آوری ملی، با اذعان به اینکه یک قدرت ملی نه صرفاً، براساس ظرفیت نظامی، بلکه از طریق جنبه های سیاسی - روانشناختی ارزیابی می شود، ظهور پیدا کرد. تاب آوری در سطح ملی، فرایند سازگارشدن و جذب ناملازمات یا تغییر تحمیل شده به واسطه تهدید خارجی را بررسی می کنند.

از ایران پدیا

# سید حسین فاطمی



**سید حسین فاطمی**، (متولد ۲۱ بهمن ۱۲۹۶ خورشیدی در نایین - تیرباران ۱۹ آبان ۱۳۳۳ در تهران) وزیر خارجه دولت دکتر محمد مصدق از سال ۱۳۳۱ تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ از دولتمردان همراه مصدق بود. وی همچنین روزنامه‌نگار و طرفدار حقوق برابر زنان و مردان و ارائه دهنده پیشنهاد ملی شدن صنعت نفت ایران بود. سید حسین فاطمی پس از انتصاب به وزارت خارجه ابتدا سفارت‌خانه انگلیس را تعطیل و روابط دیپلماتیک با این کشور را به حالت تعلیق درآورد؛ و در طول ۹ ماه دوره وزارت خود دخالت‌های دربار در روابط خارجی ایران را کاهش داد و ۸۵ نفر از کارمندان وزارت امور خارجه که متعلق به خانواده‌های اشراف قدیم بودند را اخراج کرد. در دوران فاطمی همچنین اساسنامه جدیدی برای وزارت امور خارجه نوشته شد و با راه‌اندازی کنفرانس‌های منطقه‌ای با حضور سفیران ایران در سایر کشورها به منظو

ارزیابی سیاست خارجی و موقعیت جهانی ایران، تحولی بزرگی در جهت‌گیری‌های دیپلماتیک کشور صورت گرفت.

دکتر حسین فاطمی یک‌بار از ترور توسط محمد مهدی عبدخداپی از جمعیت فداییان اسلام جان به در برد؛ و در مقطعی به تلاش برای اعلام جمهوری در کشور پرداخت اما با شکل‌گیری کودتای ۲۸ مرداد و سرنگونی دولت مصدق او نیز تحت تعقیب قرار گرفت و پس از چندین ماه زندگی در خفا در نهایت در ۶ اسفند ۱۳۳۲ دستگیر شد. درحین دادرسی، شعبان جعفری مشهور به شعبان بی‌مخ و همراهانش با چاقو به وی هجوم آوردند و فاطمی و خواهرش را مجروح کردند. سرانجام در سحرگاه ۱۹ آبان ۱۳۳۳ در حالی که در تب می‌سوخت به جوخه اعدام سپرده شد. حکم اعدام او پیش از دستگیری و محاکمه صادر شده بود، محمدرضا شاه پهلوی یک روز پس از بازگشت از فرارش به رم، در گفتگویی با کریمیت

روزولت، عامل اصلی کودتای ۲۸ مرداد، گفته بود: «حسین فاطمی هنوز پیدا نشده ولی به زودی خواهد شد. او بیش از همه توهین و ناسزاگویی کرد... وقتی دستگیر شود، اعدام خواهد شد»<sup>[۱]</sup> حسین فاطمی تنها کس از یاران مصدق بود که بعد از کودتای ۲۸ مرداد، به اعدام محکوم شد.

## گاه‌شمار زندگی حسین فاطمی

دکتر حسین فاطمی در سال ۱۲۹۶ در خانواده‌ای مذهبی در نایین دنیا آمد. به روایت دیگر تاریخ تولدش ۱۲ مهر ۱۲۹۸ ذکر شده است. پدرش سید علی‌محمد فاطمی ملقب به سیف‌العلماء از علمای طراز اول نایین؛ و مادرش سیده‌طوبی دختر حجت‌الاسلام خادم‌العلوم بود. برادرانش سیف‌پور، نصرالله و معصومی نام داشتند. در بین خانواده حسین در همه عرصه‌ها یک استثنا بود.<sup>[۲]</sup> در سال ۱۳۱۶، پس از پایان تحصیلات دبیرستانی، روانه تهران شد. از نخستین روزهای ورود، سردبیری و مدیریت داخلی روزنامه «ستاره» را، که مدیر مسئولش احمد ملکی بود، به عهده گرفت و چند سالی با این روزنامه همکاری داشت.

## سردبیری روزنامه باختر

پس از سوم شهریور ۱۳۲۰ و به وجود آمدن فضای مساعد برای فعالیت سیاسی، سردبیر روزنامه باختر شد. سرمقاله‌های او در این روزنامه در مدت کوتاهی نام او را بر سر زبان‌ها انداخت. در دوره نخست‌وزیری دولت وقت علی سهیلی، برای اعمال نفوذ هرچه بیشتر در انتخابات مجلس چهاردهم، لایحه تحدید مطبوعات را به مجلس سیزدهم - که آخرین روزهای عمر خود را می‌گذراند - برد و فشار بر مطبوعات را آغاز کرد، فاطمی در سرمقاله ۱۶ خرداد ۱۳۲۱ روزنامه باختر، زیر عنوان «مبارزه باید کرد»،

خطاب به دولت سهیلی نوشت: «ملت ایران تمام حسابش با شماست که موجد بدبختی دیروز و مسبب هرج و مرج امروز و پدیدآورنده فساد و تباهی هستید. ما روزهای اول مبارزه را طی می‌کنیم، زحمت و مرارت بسیار را در پیش داریم ولی بدون تردید، سرانجام موفقیت با ماست.»<sup>[۳]</sup>



روزنامه باختر - دکتر حسین فاطمی

در روز ۲۱ خرداد، وقتی سهیلی در مجلس مسئله توقیف روزنامه مرد امروز و دستگیری مدیر آن، محمد مسعود، هم‌کار و هم‌رمز و دوست بسیار صمیمی فاطمی را به میان کشید و از سانسور مطبوعات دفاع کرد، فاطمی در همان روز در سرمقاله باختر او را «عنصر ارتجاعی و مستبد» خواند و ابراز انزجار خود را نسبت به وی اعلام کرد.

فردای آن روز نیز در سرمقاله «دزدها هنوز هم مال مردم را می‌برند»، نوشت:

«آنهایی که بر ضد مطبوعات رَجَز می‌خوانند... و تقاضای تعقیب و توقیف جراید را می‌کنند... اطمینان قطعی داشته باشند که دیر یا زود جواب زبان درازی خود را خواهند شنید... ما تا دقیقه آخر مبارزه می‌کنیم... و با مشیت، جواب توپ پنبه‌پی ابلهان را می‌دهیم.»<sup>[۴]</sup>

او در سرمقاله ۲۵ خرداد ۱۳۲۲، سهیلی را «وجود آلوده و ناپاکی» نامید که می‌خواهد برای پنهان کردن فضای خویش اصل مسلم قانون اساسی را پامال کند و گفت که باید مغز او را با مشیت قانون کوبید. فردای آن روز تندترین سرمقاله فاطمی علیه دولت وقت، با عنوان «این دو راهی است که امروز ملت ایران باید انتخاب کند: یا مرگ یا زندگی» به چاپ رسید. او خطاب به «دولت بی‌کفایت سهیلی» نوشت:

«شما دزدها که از روزنامه می‌ترسید، بدانید با تصویب این لایحه یک انقلاب خونین در ایران ایجاد خواهد شد و

دنباله این انقلاب سر شماها را بالای تیرهای برق به جای دار تحویل خواهیم داد!»

این شماره روزنامه باختر چنان مورد استقبال مردم قرار گرفت که چندبار محرمانه تجدید چاپ شد.

سرانجام مبارزات قلمی دکتر فاطمی و یار هم‌دردش محمد مسعود و همراهی اقلیت مجلس با آنها، باعث شد که لایحه تجدید مطبوعات به تصویب مجلس نرسید.<sup>[۴]</sup>

انتشار روزنامه باختر تا تابستان ۱۳۲۴، که فاطمی برای گذراندن دوره دکترا روانه پاریس شد، ادامه یافت و پس از سفر او به فرانسه تعطیل گردید.



روزنامه باختر امروز

### انتشار باختر امروز

وقتی دکتر فاطمی، پس از گذراندن دوره دکترا، در شهریور ۱۳۲۷ به ایران برگشت، امتیاز روزنامه «باختر امروز» را گرفت.

نخستین شماره باختر امروز در ۸ مرداد ۱۳۲۸ منتشر شد. فاطمی در سرمقاله آن، این روزنامه را ادامه‌دهنده راه باختر معرفی کرد و نوشت:

«روزنامه آن روز - سال ۱۳۲۴ - سخت سرگرم مبارزه بود... تنها و یکه، در زیر چکمه ارتش بیگانه که ایران را هنوز زیر اشغال خود داشت، فریاد می‌زد... و با یک رشادت و تهوری که به جنون و خودکشی شبیه بود... دینی را که به ملت و مردم داشت، ادا می‌کرد... باختر امروز با همان تهور دیروز باختر... از مصالح علف‌خورها، پابرنه‌ها و گرسنه‌ها... دفاع خواهد کرد... شعار ما این است: یا مرگ یا آزادی.»

باختر امروز تا ۴ شماره منتشر شد، ولی دولت ساعد نتوانست آن را تحمل کند و روزنامه را توقیف کرد.

بعد از توقیف باختر امروز، فاطمی همان راه را در روزنامه سرگذشت، که صاحب امتیاز آن یکی از بستگانش بود، ادامه داد. در سرمقاله‌های این

روزنامه در ۱۲ مرداد ۱۳۲۸ - باید به آقای ساعد نازشست داد - و ۱۳ مرداد - برای اصلاح ایران باید قربانی داد - به شدت به دولت ساعد تاخت.

فاطمی از ۱۵ مرداد ۲۸ بار دیگر روزنامه باختر را منتشر کرد و در سرمقاله همان روز آن نوشت:

«معنی چهل سال مشروطیت این بود که ما در خانه خودمان جرات نفس کشیدن نداریم و هر وقت صدایی بلند کنیم، با تُخماقی (= گلوخوکوب) حکومت موزمان متلاشی می‌شود!»

در سرمقاله ۲۶ مرداد باختر، که باعث توقیف آن شد، دکتر فاطمی نوشت:

«طبقه زمامدار ایران از قلم پاک، که به خدمت نامشروع او کمر نمی‌بندد و حیره‌خوار او نمی‌شود، وحشت دارد... در این قبرستان کسی حق زندگی دارد که با کفن دزدها شریک باشد، استخوان مرده‌ها را بسوزاند... و با لاشخورها دم‌خور بشود.»

دکتر فاطمی از ۱۲ شهریور ۲۸، دوباره روزنامه باختر امروز را منتشر کرد که باز هم رنگ تند سیاسی و انتقادی داشت. سرمقاله‌ها را باز هم خود دکتر فاطمی می‌نوشت. چند نمونه از عنوان‌های این سرمقاله‌ها:

- فقط زور و پول به این جهنم حکومت می‌کند (۱۲ شهریور)
- در راه آزادی باید از جان گذشت (۱۳ شهریور)
- تا کجا این بیدادگری را ادامه می‌دهند؟ (۱۴ شهریور)
- قانون در ایران بازیچه زورمند است (۱۵ شهریور)



تصویری از دوران جوانی دکتر فاطمی

### همراهی با مصدق

در ۱۲ مهر ۱۳۲۸، فاطمی در سرمقاله «این انتخابات رسوا مردم را به ستوه آورده است»، به انتخابات فرمایشی دوره شانزدهم مجلس، که زیر کنترل و فشار دربار برگزار شده بود، به شدت انتقاد کرد. اشتراک در افشای ماهیت این انتخابات، نقطه پیوند دکتر مصدق و دکتر فاطمی شد که تا پایان زندگی آن دو ادامه یافت.

دکتر مصدق در این باره نوشت:

«در انتخابات دوره شانزدهم تقنینیه، که باز دولت در همه جا دخالت می‌نمود، شادروان دکتر حسین فاطمی با من مذاکره نمود که برای آزادی انتخابات فکری بکنیم و... من روی این اصل که آزادی انتخابات برای مملکت امری است حیاتی، وارد مبارزه شدم و چون احزاب و تشکیلات مؤثری نبود که از آنها استعانت

کنم، شادروان دکتر فاطمی با چند نفر از مدیران جراید موافق با نظر ما مذاکره نمود، همگی موافقت نمودند که جراید خود را در اختیار مردم بگذارند.»<sup>[۴]</sup>

دکتر مصدق در ادامه مطلب از تحصن مدیران جراید و سپس چگونگی ایجاد جبهه ملی یاد می‌کند که پس از ترور هژیر، وزیر دربار و عامل اجرای انتخابات فرمایشی، و تبعید دکتر مصدق به ده احمدآباد، صورت پذیرفت.

### تشکیل جبهه ملی

در جلسه‌ای که بنا به دعوت دکتر

مصدق، در روز اول آبان ۱۳۲۸، از افرادی که در تحصن شرکت داشتند، در احمدآباد برگزار شد، بنا به پیشنهاد دکتر حسین فاطمی جبهه ملی به وجود آمد و دکتر فاطمی مسئولیت «کمیسیون تبلیغات» آن را به عهده گرفت.<sup>[۴]</sup>

در روز ۷ آبان ۲۸، دکتر مصدق انتخابات تهران را، به علت دخالت مأموران دولتی، باطل اعلام کرد. این انتخابات در روز ۱۹ آبان، به علت استقبال مردم از پیشنهاد مصدق، متوقف شد.

پس از تجدید انتخابات دوره شانزدهم مجلس، دکتر مصدق و دکتر فاطمی و چند تن دیگر از اعضای جبهه ملی به



دست‌خط مصدق - پیشنهاد ملی شدن نفت توسط فاطمی

مجلس راه یافتند و مصدق در رأس کمیسیون نفت مجلس قرار گرفت و فعالیت خود را علیه شرکت نفت ایران و انگلیس ادامه داد.

در همین دوران بود که دکتر فاطمی پیشنهاد ملی کردن صنعت نفت در سراسر ایران را داد و این پیشنهاد در یکی از نشست‌های جبهه ملی پذیرفته شد. دکتر مصدق در این باره نوشته است:

«ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور ابتکار شادروان دکتر حسین فاطمی است که چون کمیسیون نفت مجلس شورای ملی، پس از چند ماه

مذاکره و مباحثه، نتوانست راجع به استیفای حق ملت از شرکت نفت انگلیس در ایران تصمیمی اتخاذ کند، دکتر فاطمی با من، که در رأس کمیسیون بودم، مذاکره نمود و گفت: با وضعی که در این مملکت وجود دارد استیفای حق ملت کاری است بسیار مشکل... همان‌طور که کشور انگلیس بعضی از صنایع خود را ملی کرده‌است... ایران هم نفت خود را در سراسر کشور ملی کند... با نظریات آن شادروان موافقت نمودم. اگر ملی شدن صنعت نفت خدمت بزرگی است که به مملکت شده باید از آن کسی که اول این پیشنهاد را نموده سپاسگزاری گردد و آن کس شهید راه وطن، دکتر حسین فاطمی است که... در تمام مدت همکاری با اینجانب، حتی، یک ترکِ اولی هم از آن بزرگوار دیده نشد»<sup>[۷]</sup>

### باختر امروز و جنبش ملی شدن نفت

روزنامه باختر امروز، هم‌زمان با اوج‌گیری جنبش برای ملی کردن صنعت نفت، مؤثرترین وسیله تبلیغ برای فعالیت‌های دکتر مصدق در مجلس بود. «شلاق‌های مؤثر و سوزانی که باختر امروز، هر روز عصر بر پیکر دیکتاتوری و دیکتاتورترانشان می‌نواخت، شور و هیجان بی‌سابقه‌ی در دل مردم ایران به پا کرده بود»<sup>[۸]</sup>

سرمقاله روز ۲۸ آذر ۱۳۲۹ این روزنامه علیه شرکت نفت ایران و انگلیس، ضربه کوبنده‌ی بر دولت رزم‌آرا نواخت.

دکتر فاطمی در این سرمقاله نوشت:

«جنگ نفت شدیدترین مراحل خود را طی می‌کند و ملت ایران در این نبرد، سرسختی و ایستادگی... نشان میدهد... تردید ندارم که پیروزی نهایی از آن کسانی است که حق و حقیقت، مؤید منطق و دلیل ایشان است و دزدانی که به لباس صاحب مال درآمدند... رسوا و مفتضح... از این جنگ خارج خواهند شد... این درد فقر و پریشانی ما علاج پذیر نخواهد بود مگر آن که ریشه کمپانی سابق از بیخ و بن کنده شود و ایرانی پس از پنجاه سال، که صدها میلیون هستی و ذخایر او را سهام‌داران لندن‌نشین برهاند، سرنوشت خویش را در کف فرزندان وطن بسپارد.»

آنچه رزم‌آرا، نخست وزیر وقت، را سراسیمه کرد و دستور توقیف روزنامه را داد، قسمت آخر سرمقاله بود:

«... گلوله‌ای که به قلب ماهرپاشا نشست برای اولین بار جواب خیانت و فساد را در کشوری که قرن‌ها در معرض تهاجم کشورهای مختلف استعماری بوده، به مرگ و جزای مسلم و قطعی داد... تردید نیست که اگر هیئت حاکمه ایران راه تسلیم و اطاعت و نوکری را تغییر ندهد، ملت ما نیز همان رویه را در پیش خواهد گرفت که مصری‌ها پیموده و نتیجه گرفته‌اند.»

فردای انتشار این سرمقاله (روز ۲۹ آذر ۲۹) به دستور رزم‌آرا، شهربانی تهران، دکتر فاطمی را بازداشت و روزنامه باختر امروز را توقیف کرد. اما، فشار افکار عمومی باعث شد که این بازداشت و توقیف سه روز بیشتر دوام نیاورد. دکتر فاطمی پس از آزادی، نظراتش را با شدت بیشتری اعلام کرد و در نخستین سرمقاله روزنامه باختر امروز نوشت:

«هنوز ایران آن قبرستانی نیست که شرکت نفت آرزو می‌کند... نفت ایران تعلق به جامعه ایرانی دارد... نباید اجازه داد که یک شرکت غاصب و غارتگر شیره جان برهنه‌ها و... علفخوارها را ببرد و برای ما نخست‌وزیر و رئیس و امیر درست کند. اگر این حرف را حکومت رزم‌آرا جرم می‌شمارد، من به تکرار این حقیقت می‌باهات می‌کنم. نه تنها با زندان و زجر و عذاب روحی ایمان خود را نخواهم شکست، بلکه، بالای چوبه دار هم این دفاع وجدانی را از یاد نخواهم برد... هیچ‌کس امروز قدرت ندارد

حرفی غیر از ملی شدن صنعت نفت بر زبان بیاورد... رزم‌آرا، بخواهد یا نخواهد، باختر امروز از صدا نخواهد افتاد، زیرا این قلم فقط برای نجات ایران از چنگال هیئت غافل و منفعت‌پرست به حرکت آمده و تا خون در عروق من جاری است، جز این طریق راه دیگری نخواهم رفت.»

دو ماه و نیم بعد، رزم‌آرا ترور شد. یک هفته پس از آن، قانون ملی شدن صنعت نفت به تصویب مجلس شورا و سپس سنا رسید.

### دولت مصدق

دکتر مصدق در روز ۱۱ اردیبهشت ۱۳۳۰، به شرط خلع‌یاد از



مصدق و فاطمی در شورای امنیت

شرکت غاصب نفت، نخست‌وزیری را پذیرفت. دکتر فاطمی در ۲۰ اردیبهشت، معاون سیاسی و پارلمانی او شد و تا ۲۶ بهمن همان سال، که بر مزار محمد مسعود، مورد سوءقصد قرار گرفت، در همین پست از مصدق و سیاست‌های او دفاع کرد و به عکس «قلم‌های مزدور و هرزه‌یی که تا دیروز در مدح تیمسار داد سخن می‌دادند و امروز درد وطن گرفته بودند و علیه مصدق می‌نوشتند»<sup>[۹]</sup> تا به آخر در کنار مصدق باقی ماند.

در روز دوم مهر ۱۳۳۰، دکتر مصدق دستور اخراج ۲۵۰ کارشناس انگلیسی را صادر کرد. چند روز بعد انگلیس، در اعتراض به این اقدام، به شورای امنیت سازمان ملل متحد

شکایت کرد. مصدق، فاطمی و چند تن دیگر از دولتمردان ایران، در روز ۱۴ مهر عازم نیویورک شدند تا در جلسه رسیدگی به این شکایت، که در روز ۱۷ مهر برگزار می‌شد، شرکت کنند. مدافعات دکتر مصدق در شورای امنیت باعث شد که امر رسیدگی به شکایت به دادگاه لاهه واگذار شود.

وقتی در اول آذر ۱۳۳۰، دکتر مصدق، پیروز از این سفر برگشت، مخالفان او در مجلس و بیرون از آن فعالیت‌های خود را علیه او تشدید کردند، طرفداران حزب توده در روز ۱۴ آذر تظاهراتی علیه مصدق به راه انداختند که توسط شهربانی و به دستور شاه به خون کشیده شد. این حادثه بهانه به دست دشمنان مصدق در مجلس داد تا به او حمله کنند و او را دیکتاتور بخوانند.

### تحصن مخالفان دکتر مصدق در مجلس

در جلسه ۱۹ آذر ۳۰، در حین گزارش مصدق به مجلس درباره سفرش به آمریکا، مخالفان او، که در رأس آنها جمال امامی قرار داشت، مجلس را به هم ریختند و پس از به آشوب کشیدن مجلس، به بهانه نبودن آزادی در جامعه، در مجلس متحصن شدند. دربار شاه و میدلتون، کاردار سفارت انگلیس در ایران، با مخالفان مصدق در مجلس در تماس بودند. مصدق در اواخر آذرماه، در مورد این تماس‌ها به شاه اولتیماتوم داد و تهدید کرد که اگر اینگونه تماس‌ها ادامه پیدا کند، از کار کناره‌گیری خواهد کرد و علت استعفای خود را از رادیو برای مردم خواهد گفت.

فاطمی در روز ۳۰ آذر در سرمقاله باختر امروز نوشت:

«... در کجای دنیا مردم اجازه می‌دهند که عناصری از پشت تریبون مجلس یا در پناه مصونیت پارلمانی، از منافع اجنبی غارتگر دفاع کنند... به این شغال‌هایی که در سوراخ‌های بهارستان پنهان شده‌اند، بگویید آن آزادی عمل که جیکاک بتواند تمام صفحات غرب و جنوب را زیر مهمیز جاسوسی خود درآورد و فالر در میان عشایر اسلحه پخش کند... و لیست انتخابات ایران را دکتر اقبال به امضای کلنل ویلر - مستشار سفارت انگلیس - برساند، برای همیشه در ایران مرد و من می‌توانم به شما جنابان آقایان اعضای اقلیت اعلیحضرت ژرژ ششم اطمینان بدهم که صاحبان حقیقی این خانه امروز آن قدر رشید و بالغ هستند که از حقوق خود دفاع کنند و مانورهای شرم‌آور چپ و راست افراطی حلقه به‌گوشان امپراتوری را به کلی خنثی و بی‌اثر کنند. ملت ایران، فرد فرد شما را می‌شناسد، سوابق سیاسی هریک از شما را کاملاً به یاد دارد و آن روز که به پای دادگاه مجازات خوانده شوید، این جنایات صریح و روشن شما را که ... از تمام گناهان گذشته‌تان وحشتناک‌تر است در محضر دادگاه شهادت خواهند داد.»

مخالفان مصدق به اخلاص در کار انتخابات مجلس هفدهم نیز، که قرار بود روز ۲۲ دی ۳۰ برگزار شود، می‌پرداختند. در همین روزها بود که وزیر جنگ هم به دستور شاه عوض شد. فاطمی در سرمقاله ۱۷ دیماه روزنامه باختر امروز، با عنوان «ادعای پناه سال جنایات شرکت نفت سابق»، نوشت:

«غلامان اجنبی گمان کردید با سرنوشت یک مملکت میشود شوخی کرد؟ خیال کردید دکتر مصدق بیدی است که از باد بی‌اثر جنوب بلرزد و در همت و عزم خلل‌ناپذیر او رخنه‌ای حاصل شود... بروید به اربابانتان بگویید که مصدق هوشیار و روشن‌بین این سلاح را نیز از دستتان خواهد گرفت و بر مغز پوک و گندآلودتان خواهد کوفت... رژیم نیم‌قرنی کمپانی و بندگان درگاه سفارت، هر دو باید گورشان را از این کشور گم کنند.»

یک روز بعد از ارسال یادداشت اعتراضی مصدق به سفیر انگلیس در مورد «مداخلات صریح مأمورین دولت انگلستان در ایران»، دکتر فاطمی در سرمقاله ۱۹ دی باختر امروز نوشت: «... افعی هفت سر نفتی موجب همه

تحریکات و توطئه‌های این مملکت در طول پنجاه سال بوده و امروز هم به اشکال حاضر است باور کند که ایرانی به هیچ قیمت، دیگر حاضر نیست تجاوزات و غارتگری‌های عمال شرکت سابق را بپذیرد.»

در روز ۲۲ دیماه، یعنی فردای روزی که وزارت خارجه ایران به سفارت انگلیس پیغام فرستاد که تا ده روز دیگر کلیه کنسولگری‌های خود را در ایران تعطیل کند، دکتر فاطمی در سرمقاله باختر امروز نوشت:

«هر کدام از این ده بیست خانه‌ای که در شهرهای مختلف به نام کنسولگری تأسیس کرده‌اند، یک ستاد جاسوسی، یک مرکز تحریک و آشوب و یک آشیانه تخریب و تضعیف ایران است. آقای فرانسویس شپرد (سفیر انگلیس) شما، بخواهید بپذیرید یا نپذیرید، ایران راهی را که در پیش گرفته ادامه خواهد داد. خس و خاشاک‌هایی چون یتیمچه (=بادمجان یا کدو)‌های عربده‌جوی استوکس که در باغ بهارستان روزه می‌کشند، بسیار حقیرتر و ناچیزتر از آنند که در برابر سیل بنیانکن، مقاومت به خرج دهند... ما مجال... تجدید حکومت دست‌نشانده و رفاصک سفارت را به شما نمی‌دهیم و به هر قیمت شده است تا به آخر این نبرد افتخاربخش جلو می‌رویم... به دنیا نشان خواهیم داد که ملت ایران در مبارزه مرگ و زندگی خویش با کسی شوخی نمی‌کند.»

دکتر فاطمی در سرمقاله ۲۹ دیماه، روز اول بهمن را روز استقلال ایران اعلام کرد، چرا که در روز ۳۰ دیماه، همه کنسولگری‌های انگلیس در ایران بسته شد.

پس از بازگشت سفیر انگلیس به کشورش در روز ۶ بهمن، متخصصین در مجلس و مخالفان مصدق مجبور به خروج از تحصن ۵۰ روزه شدند.

دکتر فاطمی در روز ۹ بهمن ۱۳۳۰ در سرمقاله باختر امروز نوشت:

«تُف بر شما غلامان حلقه به گوش خارجی... دیری نخواهد گذشت که در برابر یک دادگاه عالی ملی حساب همه این عربده‌جویی‌ها و بدمستی‌ها گرفته خواهد شد و برای یک مرتبه در تاریخ مملکت، معدودی بیگانه پرست و ناپاک و دزد خیانت‌پیشه به سزای خود خواهند رسید.»

روز بعد باز هم درباره‌ی آن‌ها نوشت: «اقلیت نفتی حق دارد فریاد عدم آزادی از جگر برآورد... آن آزادی که این گروه می‌خواهند، تأمینش از عهده

دکتر مصدق یا هر حکومت شرافتمند و پاک، نظیر او، ساخته نیست. اینها، آزادی دزدی و غارت و چپاول می‌خواهند... اگر شما زالوهای اجتماع ضد مصدق نباشید... مردم هرگز تا به این درجه ابراز اعتماد و اطمینان و علاقه به پیشوایان ملی خود نمی‌کردند.»

### ترور نافرجام فاطمی

در ۲۶ بهمن ۱۳۳۰ فاطمی که نماینده مردم تهران نیز بود در حین سخنرانی بر مزار محمد مسعود توسط محمدمهدی عبدخدایی نوجوان ۱۵ ساله و عضو جمعیت فدائیان اسلام ترور شد که نافرجام ماند و گلوله به قلب او آسیبی نرساند،<sup>۱۰</sup> دستور ترور از سوی نواب صفوی که زیر بال و پر کاشانی قرار داشتند<sup>۱۱</sup> ابلاغ شده بود.<sup>۱۲</sup> دکتر فاطمی در آن روز، با همکارانش در باختر امروز بر سر مزار محمد مسعود حاضر شد و در حالی که از شدت تأثر می‌لرزید، درباره‌ی دوست همدل و دیرینه‌اش گفت:

«... مسعود یکی از پیشروان بزرگ آزادی بود. او به آنچه می‌گفت ایمان داشت؛ با قلدری و دیکتاتوری سرسختانه مبارزه می‌کرد؛ با عوامل بیگانه و نوکران اجنبی بیرحمانه دست و پنجه نرم می‌نمود؛ با تهدید و تطمیع از میدان در نمی‌رفت و جان خود را در راه هدف مقدسی که داشت بسیار حقیر می‌شمرد... آن‌ها که مسعود را کشتند، گمان می‌کردند با از بین رفتن او، فکر او می‌میرد و نهال آزادی خشک می‌شود... ولی آن‌ها سخت در اشتباه بودند. مکتب مسعود هزاران هزار تماشاکر وفادار شیفته آزادی، دشمن قلدری، خصم جاسوسی و اجنبی‌پرستی تربیت کرده بود... وقتی مسعود از پادرامد، آنها از پای نشستند و راهی را که او نشان داده بود، پیش گرفتند و آن قدر مبارزه کردند تا موفق شدند فصل نو و دوره جدیدی در تاریخ کشور ما بگشایند... در همه نهضت‌های بزرگ سینه پرچمداران، اولین هدف گلوله دشمنان بوده است. آن‌ها جان خود را قربان می‌کنند برای این که ملتی خوشبخت و سعادت‌مند باشد؛ خون خود را نثار می‌کنند، برای این که نهال آرزوهای قومی جان بگیرد و بارور گردد... در راه چنین هدف مقدسی جان چه بهایی دارد...»<sup>۱۳</sup>

در لحظه گفتن آخرین جمله، تیر به شکمش اصابت کرد و او را از پا انداخت. فاطمی از زخم این گلوله جان به دربرد و پس از چندماه بستری شدن در بیمارستان نجمیه تهران، در شهریور ۱۳۳۱، از بیمارستان بیرون آمد.

**وزیر خارجه و سخنگوی دولت**

دکتر فاطمی در اوایل مهر ۳۱ وزیر خارجه و سخنگوی دولت دکتر مصدق شد.

دکتر فاطمی در روز ۱۱ مهر گزارشی دربارهی «اقتصاد بدون نفت» به مجلس ارائه داد و در ۲۱ مهر کودتایی را علیه دولت مصدق، که توسط میدلتون (کاردار سفارت انگلیس)، سرلشکر زاهدی، سیدضیاءالدین طباطبایی، اسدالله علم، سرلشکر حجازی، سرتیپ آریانا و با همکاری دکتر مظفر بقایی در حال شکل گیری بود، افشاکرد.

پس از افشا و خنثی شدن این کودتا در ۲۴ مهر، گزارشی از مصدق دربارهی قطع رابطه با انگلیس از رادیو ایران خوانده شد. روز ۳۰ مهر دکتر فاطمی، وزیر خارجه دولت مصدق، ضمن یادداشتی به سفارت انگلیس، تصمیم ایران مبنی بر قطع رابطه سیاسی ایران و انگلیس را اعلام کرد.

**فاطمی و کودتای ۲۵ مرداد**

شب کودتای ۲۵ مرداد ۳۲، دکتر فاطمی و دو تن دیگر از اعضای دولت مصدق توسط گارد شاه دستگیر شدند. در یورش گارد به منزل دکتر فاطمی، همسر او نیز دستگیر شد. پس از بازداشت سرهنگ نصیری، رئیس گارد سلطنتی، که حامل فرمان عزل دکتر مصدق بود، توطئه کودتای ۲۵ مرداد خنثی شد و شاه به بغداد گریخت.

روز ۲۵ مرداد فاطمی به دستور دکتر مصدق کاخ مرمر و سعدآباد را مهروموم کرد و به سفیر ایران در بغداد تلگرامی برای بازداشت شاه فرستاد. عصر همان روز ۲۵ مرداد، در میتینگی که در میدان بهارستان تشکیل شد، دکتر فاطمی در سخنرانی اش، که از رادیو ایران هم پخش شد، خواستار لغو نظام سلطنتی شد و در سرمقاله باختر امروز، در عصر همان روز، نوشت: «دربار در تمام طول ده سال اخیر قبله



روزنامه باختر امروز شماره پس از کودتای ۲۵ مرداد

گاه هرچه دزد... هرچه واخورده اجتماع بوده... و از همه بدتر، تنها تکیه‌گاه خارجیان و نقطه اتکای سفارت انگلیس، این دربار گند و کثیف بوده است. دیگر باید به دوازده سال توطئه... دوازده سال آغراض و شهوات اجنبی خاتمه داد... بی‌اعتنایی به سرنوشت میلیون‌ها مردم تا همین‌جا کافی است.»

فاطمی در سرمقاله روز ۲۶ مرداد باختر امروز، شاه را سردسته خیانتکاران و جوان هوس‌باز نامید که کودتای خائنه ۲۵ مرداد را برای خفه کردن صدای ملت، نابودکردن حکومت ملی، فروش وطن و تجدید عهد اسارت و مرگ استقلال و محو حاکمیت مملکت پی‌ریزی کرد. در آن سرمقاله، خطاب به شاه نوشت:

«ملت ایران تشنه انتقام است و می‌خواهد تو را، که به هیچ چیز او ایفا نکردی، در روی میز متهمین دادگاه و آن گاه بر چوبه دار ببیند...»

و در سرمقاله روز ۲۷ مرداد هم نوشت: «انگلیسی‌ها هنوز خیال می‌کردند از دربار بی‌شرم، از دربار منفور، از دربار دشمن ملت... کاری ساخته است و فراری بغداد برای آخرین نفس خواهد توانست جنبش مردم قهرمان ما را جلو پای لُردان غارتگر قربانی کند و مزد این خیانت عظیم به منافع و استقلال و آزادی مردم خویش را یکبار دیگر از ایشان بستاند.»

**دستگیری دکتر حسین فاطمی**

دکتر فاطمی پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، مخفی شد. دولت نظامی زاهدی برای پیدا کردن او جایزه تعیین کرد. فاطمی در روز ۶ اسفند ۳۲، در خانه‌ای در میدان تجریش (کوچه رضاییه)، به دستور سپهبد علوی‌مقدم، رئیس شهربانی و توسط سرگرد مولوی، افسر فرمانداری

نظامی، دستگیر شد و به فرمانداری نظامی (شهربانی) برده شد و بی‌درنگ، با بی‌سیم دستگیری فاطمی را به شاه، که در کوشک نصرت بود، خبرداد.

در حدود ساعت ۳ بعد از ظهر، دکتر فاطمی را، درحالی که دستبند به دست‌های او زده بودند، برای انتقال به زندان، از پله‌های غربی شهربانی، که در آن زمان فرمانداری نظامی بود، با چند سرباز مسلح پایین آوردند. دکتر فاطمی در روی آخرین پله شهربانی بود که یازده نفر چاقوکش، که با دو جیب پلیس از محله‌های سیدنصرالدین و سنگلج به محل آورده شده بودند، به او یورش بردند. این گروه به سردستگی شعبان جعفری، که به شعبان بی‌مخ معروف بود توسط سپهبد علوی‌مقدم، رئیس کل شهربانی، و سرتیپ نصیری، فرمانده گارد شاه، بسیج شده بودند تا در جلو شهربانی، فاطمی را ترور کنند.

وقتی چند ضربه چاقو بر پیکر دکتر فاطمی فرود آمد، خواهرش سلطنت فاطمی از راه رسید و خود را سپر برادر کرد و چند ضربه دیگر چاقو بر پیکر او وارد شد و در کنار پیکر برادرش، بی‌هوش به زمین درغلتید. فداکاری خانم سلطنت فاطمی، برادرش را، موقتاً، از مرگ نجات داد.

دکتر فاطمی تا تیرماه ۱۳۳۳ در بیمارستان شماره یک ارتش بستری بود، سپس، در حالی که هنوز زخم‌هایش خون‌چکان بود، به زندان لشکر ۲ زرهی برده شد که در آن برخی از سران جبهه ملی، مانند دکتر شایگان، دکتر صدیقی، مهندس رضوی نیز زندانی بودند.

ورود فاطمی مجروح در آن جمعی که منتظر آزادی بودند، ولوله‌ای ایجاد کرد. زندانیان جبهه ملی عموماً، از سخنرانی شدیدالحن او در میتینگ ۲۵ مرداد انتقاد می‌کردند و آن را مظهر بی‌احتیاطی و خروج از دایره اعتدال می‌شمردند و بالتّبع، این اقدامات را موجب انحراف و شکست نهضت قلمداد می‌کردند. در این‌باره محمد مکری می‌نویسد:

«دکتر فاطمی را با برانکارد از آمبولانس پیاده کردند. سُرْم فیزیولوژی به دستهایش وصل بود. با همان وضع او را به اتاق رو به روی اتاق ما بردند... پرده حصیری نسبتاً زمختی درمقابل در آن اتاق آویزان کردند که از بیرون داخل اتاق دیده نشود و برخلاف معمول نگهبانی درمقابل پنجره و نگهبانی در مقابل در ورودی اتاق او گماردند و به این ترتیب معلوم شد که به سختی او را تحت مراقبت گرفته‌اند... حالش واقعاً تعریفی نداشت، ولی نشانی از ضعف اراده در او دیده نمی‌شد. معده‌اش تقریباً هیچ چیز را تحمل نمی‌کرد، اما، اراده‌اش مثل کوه استوار و روحیه‌اش بسیار خوب بود.

**مزار دکتر سیدحسین فاطمی در**

«تو که مکرر می‌گفتی من از مرگ ایایی ندارم و مرگ حق است.»  
دکتر فاطمی بدون واژه‌ها از مرگی که تا چند لحظه دیگر به سراغش می‌آمد، در پاسخش، گفت:  
«آری، مرگ حق است و من از مرگ ایایی ندارم؛ آن هم چنین مرگ پرافتخاری. من می‌میرم که نسل جوان ایران از مرگ من درس عبرتی گرفته و با خون خود از وطنش دفاع کرده و نگذارد جاسوسان اجنبی بر این کشور حکومت نمایند.»  
آخرین کلامش این بود:  
«...مرگ بر دو قسم است: مرگی در رختخواب ناز ... [و] مرگی در راه شرف

شخص کسی است که چند دقیقه دیگر باید تیرباران شود.»<sup>[۱۶]</sup>  
سرانجام، دکتر فاطمی، با هشت گلوله سربی تیرباران شد. او به هنگام مرگ ۳۷ سال داشت. او را بنا به وصیتش، در مزار شهیدان ۳۰ تیر ۱۳۳۱، در ابن بابویه، به خاک سپردند.  
جستارهای وابسته  
ملی شدن صنعت نفت  
سید ابوالقاسم کاشانی  
دکتر محمد مصدق  
منابع  
↑ «مصدق و نهضت ملی در کشاکش چپ و راست»، فؤاد روحانی  
↑ دو نکته کمتر گفته شده درباره دکتر فاطمی - عصر ایران  
↑ دکتر حسین فاطمی، آموزگار وفا و پایمردی  
↑ پرش به بالا به: ۴,۱ ۴,۰۰ دکتر حسین فاطمی - همبستگی ملی  
↑ خاطرات و تألمات دکتر مصدق - چاپ دوم ص ۲۵۴  
↑ «تاریخچه جبهه ملی»، نوشته احمد ملکی، ص ۵۶.  
↑ «زندگینامه و مبارزات سیاسی دکتر حسین فاطمی»، نوشته دکتر نصرالله شیفته، خرداد ۱۳۶۴، مقدمه.  
↑ باختر امروز، ۸ مرداد ۱۳۳۰  
↑ سرمقاله باختر امروز، ۸ مرداد ۱۳۳۰  
↑ محمدمهدی عبدخدایی از ترور فاطمی می‌گوید - روزنامه شرق  
↑ فدائیان اسلام زیر بال مرحوم آیت‌الله کاشانی قرار دارند - گفتگو با خامنه‌ای درباره نواب صفوی  
↑ اگر دوباره به گذشته برگردم حسین فاطمی را ترور می‌کنم - گفتگوی عبدخدایی در برنامه شناسنامه  
↑ باختر امروز، ۲۴ بهمن ۱۳۳۰  
↑ «خاطرات من از زنده یاد دکتر حسین فاطمی»، «نوشته مُکری، ص ۳۸  
↑ «با چشمی گریان، تقدیم با عشق» «شرح حال و آثار دکتر فاطمی»، ص ۸۵.  
↑ «زندگینامه و مبارزات سیاسی دکتر حسین فاطمی» نصرالله شیفته ص ۲۹۹



ارامستان ابن بابویه

باید با کمال فروتنی اقرار کنم که هیچ‌کس را با این استواری و استحکام در زندان ندیده بودم... به واقع، او نادره مردی بود»<sup>[۱۴]</sup>

**محاکمه حسین فاطمی**

در هفته آخر مرداد ۳۳، در حالی که دکتر فاطمی از زخم‌هایی که بر پیکر داشت، به شدت رنج می‌برد و خون استفراغ می‌کرد، محاکمه‌اش در دادگاه ارتش آغاز شد. او را با برانکارد به جلسات دادگاه می‌بردند. محاکمه او بصورت مخفی بود.

دکتر فاطمی پیش از محاکمه‌اش در نامه‌ای به دکتر مصدق نوشت: «آرزو دارم که نفس‌های آخر زندگی‌ام نیز در راه نهضت و سعادت هم‌وطنانم باشد... در دادگاه ما می‌توانیم بسیاری از حقایق را فاش کنیم، داغ باطله بر گنسرسیوم و حامیان او بزنیم... یا مثل ریاحی طلب عفو و بخشش کنیم... زیر بار شیق آخری، هرگز، بنده نخواهم رفت»<sup>[۱۵]</sup>

فاطمی در دادگاه از عزم خود برای مبارزه در راه جنبش ملی سخن گفت و از دکتر مصدق مرد دفاع کرد. در روز یکشنبه، ۱۷ مهرماه ۱۳۳۳، در آخرین جلسه محاکمه فرمایشی، حکم اعدام او صادر شد.

**اعدام دکتر حسین فاطمی**

سحرگاه روز چهارشنبه ۱۹ آبان ۱۳۳۳، دو مأمور - سرتیپ آزموده (دادستان ارتش) و تیمور بختیار (فرماندار نظامی) - برای اجرای حکم اعدام به سلول دکتر فاطمی در زندان لشکر ۲ زرهی رفتند. آزموده از دکتر فاطمی خواست اگر وصیتی دارد بگوید و افزود:

و افتخار؛ و من خدای را شکر می‌کنم که در راه مبارزه با فساد شهید می‌شوم و... با شهادتم در این راه، دین خود را به ملت ستمدیده و استعمارزده ایران ادا کرده‌ام و امیدوارم سربازان مجاهد نهضت، همچنان، مبارزه را ادامه دهند.»  
فاطمی هنگامی که به تیرک اعدام بسته شد، سه بار فریاد زد: «زنده باد دکتر مصدق، پاینده باد ایران.» سرتیپ آزموده، در مصاحبه مطبوعاتی درباره‌ی آخرین لحظات زندگی دکتر فاطمی گفته بود:  
«در آن موقع روحیه‌اش به قدری قوی بود که اگر کسی... از جریان اوضاع اطلاع نداشت، هرگز باور نمی‌کرد این



# ادعای بی اساس امارات متحده عربی برای باز پس گرفتن جزیره ایرانی واقع در خلیج فارس



ناخدا محمد فارسی

حاکمیت ایران بر جزایر سه گانه ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک ریشه در تاریخ دارد، بطوریکه در دوران پادشاهی ایلامی ها، مادها، هخامنشی، اشکانی و ساسانی و پس از آن بخشی جدایی ناپذیر از خاک ایران بوده اند. این جزایر در سال ۱۹۴۸ میلادی، بعلت ضعف دولت و حاکمیت آنزمان ایران به اشغال امپراتوری بریتانیا در آمد. تا اینکه در سال ۱۹۷۱ این جزایر به ایران بازگردانیده شد. هیچ گاه دولت‌ها و حکومت‌های وقت ایران اشغال بریتانیا را نپذیرفتند و جزایر ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک و حتی بحرین نیز همواره در تقسیمات کشوری ایران قرار داشته اند.

در سال ۱۹۷۱، سر انجام پس از توافق ایران و بریتانیا و پیش از خروج نیروهای نظامی بریتانیا از منطقه شرق کانال سوئز و تأسیس کشور امارات متحده عربی، ابوموسی به همراه تنب بزرگ و تنب کوچک به ایران بازگردانده شد. اما امارات متحده عربی همچنان ادعا بر مالکیت این جزایر را دارد. و طی بیانیه‌هایی هم از سوی شورای همکاری خلیج فارس در حمایت از اتحادیه عرب منتشر شده است. کشور ایران این بیانیه‌ها و

ادعاها را بی‌اساس دانسته و بر اساس پیشینه تاریخی و فرهنگی و قواعد بین‌المللی، این جزایر را متعلق به ایران دانسته و می‌داند. این جزایر به دلیل همجواری با بخش عمیق خلیج فارس و تسلط بر تنگه هرمز که شاهراه حیاتی اقتصادی جهان به شمار می‌رود از اهمیت استراتژیک بالایی برخوردار است. آخرین بیانیه نشست شورای همکاری خلیج فارس که در مسکو صادر شد، و دولت روسیه آنرا مورد تأیید قرارداد، بیانگر آنست که امارات متحده عربی بر آن است تا از طریق دیوان داوری بین المللی برای تسلط بر این جزایر اقدام کند. حتی طرح چنین ادعائی در سطح جهانی بمنزله کاشتن تخم عناد است و منطقه خاورمیانه را متشنج تر و هرچه بیشتر بی ثبات خواهد کرد.

پس از انتشار بیانیه اخیر، روز ۲۶ تیرماه ۱۴۰۲، سخنگوی وزارت امور خارجه ناصر کنعانی در نشست خبری اعلام داشت «احترام به حاکمیت و تمامیت ارضی کشورها یک اصل شناخته شده و انکار ناپذیر در حوزه بین‌الملل و مبتنی بر منشور ملل متحد و البته یک اصل لازم الاجرا برای تمامی طرف‌ها است. «لازم به یادآوری است که رژیم اسلامی ایران بدلیل گرایش به شرق و دشمنی با جهان غرب در انزوای سیاسی قرار دارد. آیت الله خامنه ای خود و رژیم اسلامی را با رژیم پوتین جنایتکار در روسیه هم آوا میدانند و بواسطه این سیاست بیخردانه تاکنون منابع سرزمینی ایران از طریق روسیه به تاراج رفته است.» در این راستا ایران حاکمیت ۵۰ درصدی بحر خزر را با امضای کنوانسیون قزاقستان از دست داد.

کنوانسیون قزاقستان بدون حضور رژیم اسلامی در نشست های تصمیم گیری، توسط روسیه دیکته و رژیم را در مقابل سندی آماده شده قرار داد که منجر به از دست رفتن حقوق و منافع سرزمینی کشور ایران در دریای مازندران شد. افزون بر این منابع اقتصادی راه ترانزیت شمال غرب ایران با ایجاد کریدوری با عرض ده کیلومتر که در قرارداد صلح بین آذربایجان و ارمنستان آمده از دست رفت. در این راستا احسان موحیدیان پژوهشگر اقتصادی پیرامون تبعات اقتصادی این کریدور مقاله ای در خبرگزاری فارس منتشر کرد که بسیار قابل تأمل است (۱). وی اظهار می‌دارد «با انعقاد قرارداد صلح بین آذربایجان و ارمنستان که در سال ۱۳۹۹ رخ داد، نوار مرزی ایران با ارمنستان از دست خواهد رفت، و در نتیجه کشور ایران میلیارد ها دلار منافع تجاری خود را از دست خواهد داد.»

اکنون نیز شاهد آن هستیم که مقدمات جدا شدن سه جزیره استراتژیک دهانه خلیج فارس از بدن کشور ایران فراهم میشود.

واکنش ایران توسط ناصر کنعانی پیرامون ادعای امارات عربی و تأیید شوری و چین بسیار غیر دیپلماتیک و غیر مسأولانه است، و بار تاریخی، حقوقی، و ملی محکمی برای بر حذر داشتن اقدام مدعیان ندارد. وی بر این بسنده کرده که «موضوع حاکمیت ایران بر جزایر سه گانه هیچ گاه مورد بحث نیست و دخالت هیچ طرفی را نمی پذیرد.» افزون بر این وزارت خارجه ایران، سفیر روسیه را بدلیل مهر تأیید بر این ادعا احضار نموده و نگرانی رژیم اسلامی را به نماینده دولت روسیه ابراز داشته است! با توجه به یادآوری دو مورد در بالا سخنان کنعانی قانع کننده نیست (۲)! بی توجهی رژیم اسلامی خائن به منافع ملت ایران، ممکن است باری دیگر کشور ایران را در مقابل کاری انجام شده قرار دهد. ناصر کنعانی با بیان اینکه ایران به طور رسمی به دولت روسیه اعتراض کرده است، ادامه میدهد مواضع غیر دقیق و غیر سازنده هیچ خللی در حاکمیت ملی ایران بر جزایر سه گانه نخواهد داشت. سخنگوی وزارت امور خارجه در خصوص سفر روز ۲۶ تیرماه، وزیر خارجه عمان به تهران نیز بیان داشته عمان کشور دوست، برادر و شریک ما در حوزه مسائل منطقه ای و کشوری است که نقش سازنده ای در موضوعات بین المللی مورد توجه دو طرف دارد. کنعانی گفته است «این سفر حتما فرصتی برای استمرار گفت و گوی مشترک و سازنده میان ایران و عمان است و امید است بعد از مذاکرات امروز، بتوانیم محتوای بیشتری را در اختیار قرار دهیم.» بمنظور بقاء رژیم اسلامی، و بدلیل انزوای سیاسی در سطح جهانی و حرکت انقلابی مردم در داخل کشور، احتمال توافق برای از دست رفتن جزایر سه گانه استراتژیک تنگه هرمز نا محتمل نیست.

سه جزیره نامبرده در روز ۳۰ نوامبر ۱۹۷۱ به ایران بازگردانیده شد. برای تحویل جزایر مذاکراتی بین ایران و بریتانیا

توسط سیر ویلیام لوس، نماینده ویژه بریتانیا در امور جزایر و امیرخسرو افشار قاسملو، نماینده ویژه و سفیر ایران در بریتانیا پیگیری و توافق شد که دوجزیره تنب بزرگ و تنب کوچک بدون هرگونه تفاهم نامه ای به ایران بازگردد، ولی درباره ابوموسی، طی یک تفاهم نامه، حاکمیت مشترک ایرانی - شارجه‌ای با دراختیار گذاشتن امنیت کل جزیره به ایران در

نظر گرفته شد. این تفاهم نامه روز ۲۷ نوامبر ۱۹۷۱ بین ایران و شارجه با نظارت وزارت امور خارجه بریتانیا امضاء شد. این تفاهم نامه همچنین مقرر میدارد که کشور ایران سالیانه مبلغ یک و نیم میلیون پوند انگلیسی به شارجه پرداخت میکند تا دولت شارجه بتواند زیرساخت های اقتصادی کشورش را بسازد. در سحرگاه روز ۳۰ نوامبر ۱۹۷۱ نیروهای ایرانی به جزیره ابوموسی وارد شد که مورد استقبال برادر حاکم وقت شارجه و حاکم فعلی آن قرار گرفتند. اینجانب نیز با عنوان افسر برق و سلاح ناوگان همراه با فرمانده ناوگان نیروی دریایی دریادار رمزی عطایی و دیگر فرماندهان افتخار ورود به جزیره را داشتیم. احساس بازپس گرفتن جزایر شرف بی نظیری داشت که قابل توصیف نبود. بازگشت جزایر در نشست ۹ دسامبر ۱۹۷۱ در شورای امنیت سازمان ملل مطرح و بریتانیا که هنوز مسئول روابط خارجی و دفاع سرزمینی امارات متحده عربی بود، بازگشت جزایر سه گانه به ایران که با توافق انجام شده ابراز کرد «این اقدام به صلح و امنیت در منطقه یاری خواهد رساند.»

متأسفانه در جریان اعاده حاکمیت ایران بر جزایر، سه تن از نیروهای ایران (سروان رضا سوزنجی، مهنای حبيب سلکی کهریزی و ناوی آیت‌الله خانی) به دلیل ناهماهنگی میان شیخ شارجه با نگهبانان جزیره تنب بزرگ جان خود را از دست دادند. این درحالی بود که ورود نیروهای ایرانی به جزایر از قبل با شیوخ شارجه و رأس‌الخیمه هماهنگ شده بود و شیخ شارجه، برادر خود شیخ صقر را به استقبال نیروهای ایران فرستاده بود.

سه جزیره ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک در منطقه استراتژیک دهانه خلیج فارس قرار دارند، و با توجه به قوانین بین الملل آبهای ساحلی، شاهراه اقتصادی منطقه و جهان در تنگه هرمز در تیررس نیروی دریایی ایران قرار دارد. نیروی دریایی سپاه پاسداران که در این جزایر استقرار دارند با استفاده از قوانین بین الملل به کشتی های تجاری نزدیک، و در چند ماه گذشته دست به کشتی ربایی و توقیف بعضی از نفتکش ها زنده اند. اقدام نیروی دریایی سپاه پاسداران بر خلاف قوانین بین الملل است و احتمال درگیری نظامی با نیروهای ائتلاف حافظ کشتی رانی در خلیج فارس افزایش یافته است. شواهد دیگری که دال بر درگیری

نظامی در دهانه خلیج فارس وجود دارد عبارتند از: پنتاگون شروع به اعزام جنگنده‌های اف-۱۶ به خلیج فارس برای مقابله با اقدامات ایران در توقیف کشتی ها را مورد توجه قرار داده است. در این مورد رسانه رادیو فردا ۲۴ تیرماه ۱۴۰۲ از جانب رسانه اینترنتی اسوشیتدپرس اعلام داشت یک مقام ارشد وزارت دفاع امریکا، روز جمعه ۲۳ تیرماه گفت، ایالات متحده برای مقابله با اقدامات ایران در توقیف کشتی ها، استفاده از هواپیماهای جنگنده در محدوده تنگه هرمز را افزایش می دهد (۳).

یک مقام ارشد دفاعی پنتاگون نیز در جمع خبرنگاران تصریح کرد، ایالات متحده در آخر این هفته (شنبه و یکشنبه) جت‌های جنگنده اف-۱۶ را به منطقه خلیج فارس می فرستد تا جنگنده های تهاجمی «ای-۱۰» را که بیش از یک هفته در آنجا مشغول گشت زنی هستند، تقویت کند. وی اظهار داشت ایالات متحده در حال تقویت استفاده از جت های جنگنده در اطراف تنگه استراتژیک هرمز برای محافظت از کشتی ها در برابر کشتی ربایی سپاه پاسداران در دهانه هرمز است (۴).

هموطنان عزیز در داخل و خارج از ایران، رژیم جنایتکار اسلامی برای بقاء خود از جدا شدن پاره ای دیگر از کشور عزیز ایران و از دست رفتن منابع اقتصادی ابایی ندارد. ما نباید سکوت اختیار کنیم و باید بهر طریق ممکن از جداشدن پاره ای دیگر از خاک کشورمان جلوگیری نماییم.

همقطاران ارتش بویژه نیروی دریایی ایران ما هرگز نمی توانیم و نباید چنین ننگی را تحمل کنیم، ما قسم خورده ایم از تمامیت ارضی کشورمان پاسداری کنیم، پس لازم است آماده برای هرگونه اقدام لازم باشیم.

ناخدا محمد فارسی

۱۸ ژوئیه ۲۰۲۳

1 - <https://www.farsnews.ir/news/13990823000074>

2 - <https://www.irna.ir/news/85172137/>

3 - <https://www.radiofarda.com/a/us-sending-f-16-fighter-jets-to-protect-ships-from-iranian-seizures-in-gulf-region/32504572.html>

4 - <https://apnews.com/article/iran-russia-syria-military-fighter-jets-449a4c6fc9ab90981914c77e2d290>

f7f



ANGÉLIQUE MOUNIER – KUHN

اوج

# خشونت در کرانه باختری رود اردن



حیطه قابلیت حکومت [اسرائیل] دست به تخلف می زند و حکومت را از مسئولیتی که دارد مبرا می سازد.»

درواقع، با آن که وضعیت تنش ها پس از ۷ اکتبر وخیم تر از پیش شده، اما آغاز این امر از زمان دوباره سرکار آمدن بنیامین نتانیا هو، در رأس یک دولت راست افراطی در پایان سال ۲۰۲۲ صورت گرفته است. از آن تاریخ، دولت اسرائیل، چنان که یک سازمان دفاع از حقوق بشر اسرائیلی به نام «پیش دین» (۳) یادآوری می کند به طور روشمند «راهبردی با هدف واقعیت بخشیدن به دیدگاه سیاسی اعمال حداکثر حاکمیت اسرائیل بر کرانه باختری رود اردن» درپیش گرفته است. تقویت حمایت نظامی، مالی و مادی از شهرک نشینان و نیز تقریباً تضمین بی کیفر ماندن شهرک نشینان عوامل اصلی این «اصلاحات خاموش» است که توزیع هزاران سلاح گرم در فردای ۷ اکتبر نیز آن را تکمیل کرده است.

۱- «Stemming Israeli settler violence at its root», International Crisis Group, Bruxelles, 6 septembre 2024.

۲- مقاله «اسرائیل، زیر فشار دیوان بین المللی دادگستری»، لوموند دیپلماتیک، سپتامبر ۲۰۲۴ <https://ir.mondediplo.com/2024/09/article5058.html>

۳- «The silent overhaul : Changing the nature of Israeli control in the West Bank, analysis of Israel's 37th government's annexation policy and its ramifications», 22 septembre 2024.

Angélique Mounier –Kuhn  
خبرنگار

های خود شده اند. در همین دوره، ۳۹ اسرائیلی - نظامی یا غیرنظامی، در اثر حمله های انجام شده توسط فلسطینی های کرانه باختری رود اردن کشته شده اند.

در شب ۳ اکتبر، حمله اسرائیلی ها به اردوگاه پناهندگان طولکرم باعث مرگ ۱۸ تن شد. به گفته تل- آویو، هدف از بمباران ها از بین بردن عاملان یک سوء قصد بوده که حماس مسئولیت آن را پذیرفته بود. این سوء قصد در شهر اسرائیلی یافا ۷ کشته بجا گذاشته بود. این عملیات که از زمان رصد کردن تلفات توسط «دفتر هماهنگی امور انسانی سازمان ملل متحد (OCHA)» «پرتلفات ترین است، نمونه ای از تشدید نظامی گری اسرائیل در کرانه باختری رود اردن است. مشابه آن هم پیشتر در حمله «ضد تروریستی» ای که در یک اردوگاه پرجمعیت پناهندگان در طولکرم رخ داده بود، ۱۴ کشته داشت.

در کنار این تشدید وضعیت جنگی، ازدیاد خشونت های انجام شده توسط شهرک نشینان هم وجود دارد. این خشونت ها چنان که اخیراً «گروه بین المللی بحران» (ICG) (۱) اعلام کرده: «بیش از پیش افزایش یافته است». «در برابر این زنجیرگیستی خشونت آمیز، حکم «دیوان بین المللی دادگستری (CIJ)» که آن را اشغال «غیرقانونی» سرزمین های فلسطینی (۲) خوانده و نیز تحریم های اعمال شده توسط ایالات متحده، کانادا، اتحادیه اروپا و فرانسه نسبت به جنگ طلب ترین شهرک ها (چند ده تن و واحد) کمترین اثری نداشته است. «گروه بین المللی بحران (ICG)» با تأسف اعلام کرده که «مجازات افراد اصل موضوع را مخفی نگه داشته و حتی این ایده را تقویت می کند که تنها چند تن در بیرون از

اوج خشونت در کرانه باختری رود اردن درباره وضعیت غم انگیز آنچه که در غزه می گذرد چند نکته تاریک وجود دارد، اما اساس آن شناخته شده است. حنان عبدالرحمن ابوسلامه ۵۹ سال داشت. کار او کشت و برداشت زیتون در روستای فقوعه در فاصله حدود ۱۵ کیلومتری جنین، در شمال شرقی کرانه باختری رود اردن بود، تا این که هدف یک گلوله در پشت قرار گرفت.

نویسنده - Angélique Mounier – Kuhn  
برگردان شهباز نخعی

این مادر فلسطینی، هنگامی که

تیرانداز که لباس نظامی اسرائیلی به تن داشت او را هدف قرار داد، در زمین های خود بود. روز پیش از آن، یک گروه از کارشناسان سازمان ملل متحد به نیروهای تل- آویو توصیه کرده بود که «در برداشت محصول امسال مداخله نمایند»، چون منبع درآمدی حیاتی برای حدود صد هزار خانواده فلسطینی در شرایط فروپاشی اقتصاد در سرزمین های اشغالی است.

این آدم کشی تنها یک نمونه دیگر در زمینه رویدادهای خشونت آمیز بی پایانی است که بر کرانه باختری رود اردن حاکم است و اسرائیل رسماً آن را یکی از «۷ جبهه» در جنگی می داند که از یک سال پیش آغاز کرده است. بنابراین اعلام «دفتر هماهنگی امور انسانی سازمان ملل متحد (OCHA)»، «بین ۷ اکتبر ۲۰۲۳ و ۱۴ اکتبر ۲۰۲۴، ۷۲۸ فلسطینی کرانه باختری رود اردن به وسیله سربازان یا شهرک نشینان اسرائیلی کشته شده اند. این تعداد نسبت به سال های قبل افزایشی فوق العاده داشته است (۱۵۰ تن در سال ۲۰۲۲، ۸۳ تن در سال ۲۰۲۱). در همین مدت، ۱۶۲۸ فلسطینی هم قربانی حمله و تخریب دارایی های خود و مجبور به ترک خانه

# جوانان در مقام عامل انقلابی؟ کمی اغراق، کمی خوش بینی

میسون سگریه \* \* استوارت تنوک

تلخیص و گزارش از شهزاد نوع دوست



در جریان تظاهرات دموکراسی خواهانه در میدان تیان آن من، گروه های بزرگی از دانش آموزان با پرچم های برافراشته ی مدارس،

پژوهشگران دانشگاهی و فعالان سیاسی بارها از جوانان شورشی جهان و از شورش جهانی جوانان ستایش کرده اند و با خوش بینی از پیشرو و جلودار بودن این جوانان در جنبش ها سخن گفته اند؛ جوانانی که مرزهای معمول را درمی نوردند و به شیوه هایی نو با سیاست درگیر می شوند. آیا چنین تصویری درباره ی نقش جوانان اغراق شده نیست؟

در بهار عربی برخی از صاحب نظران می گفتند که جهان از قاهره تا نیویورک در حال تجربه کردن انقلاب جوانانی آرمان گرا و سرخورده از وضع موجودست و رهبران سیاسی که خواسته ها و توان این جوانان را درک نکنند، قدرت را از دست خواهند داد.

حتی در سال ۲۰۱۲ «موسسه ی صلح ایالات متحده»، که اندیشکده ای نزدیک به دولت امریکاست، گزارشی راجع به «شورش جهانی جوانان» منتشر کرد که از قریب القوع بودن تهدید جهانی «قیام جوانان» و «جنگ جوانان» می گفت که دیگر برای تغییر اوضاع صبرشان به سر آمده و انقلاب خواهند کرد و کارها را به دست خواهند گرفت.

اما این نخستین بار نبود که صاحب نظران چپ و راست شورش جوانان را اینگونه توصیف می کردند. در اواخر دهه ی ۱۹۶۰ نیز فعالان دانشجویی و حامیانشان از انقلاب به رهبری جوانان می گفتند که قرار بود دنیا را تغییر دهد؛ در عین حال منتقدانشان نگران شورش نسلی بودند که بنیادهای جامعه را به خطر می انداخت. در ابتدای قرن بیستم نیز می توان رد اظهار نظرها و نگرانی های مشابهی را یافت.

میسون سگریه و استوارت تنوک در کتابشان با نام *قیام جوانان؟ سیاست جوانی در اقتصاد جهانی*، می پرسند که چنین ادعاهایی چه اعتباری داشته اند و دارند؟ اینجا فصل چهارم این کتاب را که به بررسی همین

نقش آنها در سیاست منتشر شد. محققان در اواخر دهه ی ۱۹۶۰ و اوایل دهه ی ۱۹۷۰ به جنبش های جوانان در عصر خود پرداختند و در پی فهم ماهیت سیاست جوانان برآمدند و سابقه ی تاریخی جنبش های جوانان را کاویدند.

گرچه به زعم سگریه و تنوک این محققان اغلب در معرض این لغزش قرار گرفتند که بیانات خطابی اعصار پیشین را با حقایق اجتماعی و سیاسی دوران خود اشتباه بگیرند. سگریه و تنوک می گویند اما با نگاه به شورش های و انقلاب های صد سال گذشته که جوانان در آن جلودار بوده اند، از ابتدای قرن بیستم تا دهه ی ۱۹۶۰ و بعد سال های اخیر، می توان الگوی منسجمی را مشاهده کرد.

نخست اینکه تغییرات اجتماعی و اقتصادی در این دوران باعث شده اند که گروه های خاصی از جوانان به عنوان «جنبش جوانان» توجه عمومی را به خود جلب کنند؛ این جوانان به واسطه ی مجموعه ای از هویت ها، منافع، و نهادها و ایدئولوژی ها که در واکنش به تغییرات اجتماعی شکل گرفته به فعالیت پرداختند یا واداشته شدند.

پرسش پرداخته گزارش می کنیم. نویسندگان می پرسند جوانان چه اهمیتی برای تغییرات بنیادی دارند؟ ماهیت جوانی در مقام نماد ایدئولوژیک و عامل سیاسی چیست؟ چه ارتباطی میان گفتاری که جوانان را عامل تاریخی و اجتماعی قوی می داند با زندگی واقعی جوانان در دوره های مختلف وجود دارد؟

## سابقه ی جوانان در مقام عامل انقلابی

گرچه رد فعالیت «جوانان» را از عهد باستان تا ملی گرایی های قرن نوزدهم اروپایی در سرتاسر تاریخ می توان یافت، اما به زعم نویسندگان پدید آمدن جنبش های سازمان یافته ی جوانان و دانشجویان مختص دوران اخیرست.

آنچه جنبش جوانان خوانده می شد ابتدا در سال های اولیه ی قرن بیستم در اروپا رخ داد و سپس در سرتاسر جهان منتشر شد و بار دیگر، در مرحله ای که دانشگاه ها در آن نقش محوری داشتند در اواسط دهه ی ۱۹۶۰ در ایالات متحده آغاز شده و به سرعت به نقاط مختلف جهان سرایت یافت.

در همین دو دوره نوشته های بسیاری راجع به جنبش های سیاسی جوانان و

دوم اینکه این منافع و ایدئولوژی‌ها منجر به طرح ادعاهای اغراق‌آمیزی راجع به قدرت و تأثیر مثبت و منفی جوانان (بسته به دیدگاه اظهارنظر کنندگان) شد که تحقق نیافت. اظهار نظرهایی که اغلب با ابراز شگفتی راجع به کم و کیف قدرت جوانان همراه بود.

سوم اینکه همین ادعاها راجع به قدرت انقلابی جوانان و تأثیرشان باعث شد نقش مستمر و محوری بزرگسالان و میانسالان در سازماندهی جوانان و کار با آنان نادیده گرفته شود.

و در نهایت اینکه برخی اوقات همین تمرکز بر جوانان باعث شد جنبش و مطالبات وسیع‌تری که در جریان بود به حاشیه رود و نزاع‌های سیاسی، ایدئولوژیک و اقتصادی بنیادی، صرفاً به مسائل و مقولات جوانان و جوانی تقلیل یابند که گویی خواست‌هایی عجولانه و خام هستند.

اما در کنار این مشابهت‌ها، تحولات و تفاوت‌هایی نیز در نحوه سازمان‌یابی و فعالیت جوانان در مقاطع مختلف این دوران صد ساله بوده که عمدتاً به تفاوت شرایط اجتماعی برمی‌گردد.

در اروپای اوایل قرن بیستم، جنبش‌های جوانان اغلب با نهادهایی چون مدارس، کلیساها و احزاب سیاسی متصل بودند و متأثر از آرمان‌هایی چون ملی‌گرایی، امپریالیسم و نظامی‌گری بودند و فعالیتشان در فضاهای طبیعی، صنعتی و نظامی تعریف می‌شد و نیروی جسمانی و قوت جوانیشان ستایش می‌شد.

اما حالا، در عصر نولیبرال فعلی، تصویر غالب از جوانان، گروهی فارغ‌التحصیلان بیکار است. مکان فعالیت هم به تسخیر فضاهای شهری تغییر یافته. در تحلیل‌های جدید مدام بر غیبت رهبری رسمی و سلسله مراتب سازمانی تأکید می‌شود و در عوض نقش مهمی برای فناوری‌های ارتباطات قایل می‌شود.

### ظهور جنبش جوانان در اوایل قرن بیستم

مشهورترین نمود جنبش جوانان این دوره را در گردهمایی «جوانان آلمان آزاد» می‌توان یافت که در آن سه هزار نفر از کشورهای آلمان، سوئیس و اطریش گرد آمدند و خواستار تشکیل آلمان واحد و آزاد شدند و علیه فساد «بورژوازی» و تأثیرات مخرب صنعتی‌سازی سریع و مادی‌گرایی

سخن گفتند.

در سال‌های آغازین قرن بیستم در قاره‌ی اروپا با ظهور نوعی «کیش جوانی» مواجهیم که نیرو، زیبایی، سلامت، آرمان‌گرایی و نیز شورشی بودن و آزادی‌خواهی جوانان را می‌ستود.

در این دوره سازمان‌های متعددی برای پرورش همین خصوصیات حفاظت از جوانان در برابر نیروهای فسادانگیز جامعه‌ی مدرن و استفاده از نیروهای جوانی برای جان بخشیدن دوباره به دنیای مدرن تأسیس شدند.

برخی از پرنفوذترین این جنبش‌های جدید که غیر سیاسی هم بودند عبارت بودند از جنبش بازگشت به طبیعت که در آلمان سازمان واندرزوگل (تأسیس ۱۹۰۱) نمایندگیش می‌کرد، و نمونه‌ی بریتانیاییش «بوی اسکاتز» تأسیس ۱۹۰۸) بود.

به تدریج گروه‌های سیاسی هم شکل گرفتند که اغلب به دولت‌ها یا احزاب وابسته بودند. از جمله «جنبش جوانان آلمان آزاد» (تشکیل در ۱۹۱۳)، لیگ جوانان کمونیست روسی که بعداً به کومسومول تبدیل شد (۱۹۱۸)، بین الملل جوانان کمونیست (۱۹۱۹)، جوانان پیشگام فاشیست در ایتالیا (۱۹۱۹) و جوانان هیتلری در آلمان (۱۹۲۲).

در این دوره دو سر راست و چپ طیف سیاسی به ستایش از اصالت نیروی جوانی و نقش آن در پیشبرد مقاصد ایدئولوژیک خود می‌پرداختند، اما چه چیزی باعث شد که چنین تمرکز ایدئولوژیک و نهادینی بر جوانان در اروپای اول قرن بیستم شکل بگیرد؟

صنعتی‌شدن و گسترش سریع سرمایه‌داری موجب تغییرات فرهنگی و اقتصادی وسیعی شد. شهرنشینی گسترش بی‌سابقه‌ای یافت. محل کار از خانه جدا شد. موقعیت‌های شغلی عمدتاً عوض شدند و نهادهای سنتی از جمله نهاد خانواده و کلیسا متزلزل شدند و نگرانی والدین طبقه‌ی متوسط راجع به مردم‌آمیزی فرزندانشان برانگیخته شد.

همزمان حضور کثیری از جوانان بی‌کار و فقیر و جوانان طبقه‌ی کارگر در خیابان‌های اروپا نخبگان حاکم را از احتمال ناآرامی‌های اجتماعی می‌ترساند.

به این ترتیب، ستایشی که از نیروی جوانی می‌شد همزمان هم برای حفظ جوانان از آفات جامعه‌ی مدرن بود و هم راهی برای سامان دادن به این

جامعه.

جنبش بازگشت به طبیعت نیروی جوانی را می‌ستود و می‌خواست جوانان را از قالب جامعه‌ی صنعتی جدا کند تا سالم بمانند؛ جنبش‌های سیاسی، از فاشیست گرفته تا سوسیالیست، نیروی جوانی را محرک و پیش‌برنده‌ی جامعه‌ی صنعتی می‌شمردند.

در ابتدای قرن بیستم نیروهای ملی‌گرا و امپریالیست اروپایی نیز برای پیش‌برد مقاصد خود به جوانان چشم دوخته بودند؛ در واقع از اواسط قرن نوزدهم جوانی تبدیل به نماد ملی‌گرایی‌های مختلف و جنبش‌های اتحادگرا و جمهوری‌خواه اروپایی شد. جوانی به اصل و اساس ملیت ارتقا یافت و ملت‌هایی را که می‌خواستند در حال پیشرفت بدانند جوان می‌نامیدند و ملت‌هایی را که مختصر می‌دانستند، پیر می‌نامیدند.

در آخر قرن نوزدهم و اول قرن بیستم این استعاره تکامل یافت و به گفتاری زیست‌شناختی راجع به دوره زایش و حیات و مرگ ملت‌ها و تمدن‌ها تبدیل شد که در آن گفتار قدرت ملی و امپریالیستی با نیروی جوانی پیوند می‌خورد.

پیامد ویرانی‌های ناشی از جنگ اول جهانی نیز، طیف متنوعی از نیروهای سیاسی گفتند آنچه در اروپا رخ داده حاصل عملکرد نسل پیرتر است و برای گذر از این سیاست‌های ویرانگر باید به فکر و نیروهای جوان‌تر رو آورد.

به همین ترتیب فرض می‌کردند جوانان کمتر تحت تأثیر افکار و عادات نسل‌های پیشین قرار دارند و آنها را عوامل سیاسی شایسته‌تری می‌شمردند.

سُکریه و تنوک با بررسی تحقیقات تاریخی، نشان می‌دهند که مطالب ایدئولوژیک چپ و راست راجع به «اهمیت تاریخی نقش جوانان» میزان مشارکت و نقش واقعی جوانان در جنبش‌های این دوره را مغشوش می‌کند و می‌تواند مانع فهم درست سهم واقعی جوانان شود.

سُکریه و تنوک به نکته‌ی جالب دیگری هم اشاره می‌کنند: گرچه جنبش‌های جوانان خاستگاه اروپایی داشتند و همچنین با ملی‌گرایی و امپریالیسم پیوند عمیقی برقرار کرده بودند، اما این جنبش‌ها سرمشقی برای تشکل‌یابی جوانان در کشورهای مستعمره و جهان سوم شدند و بر تلاش‌های آنان برای استقلال تأثیر گذاشتند.

## جنبش جهانی دانشجویی در دهه ۱۹۶۰

سوم دسامبر ۱۹۶۴ حدود ۱۰ هزار دانشجو، یعنی بیش از یک سوم کل دانشجویان دانشگاه کالیفرنیا در برکلی در اعتراض به سیاست‌های دانشگاه دست به اعتصاب زدند. این اعتصاب را، که به سه ماه اعتراض دانشجویی مداوم انجامید، قوی‌ترین و موفق‌ترین حرکت دانشجویی در تاریخ امریکا تا آن زمان خوانده‌اند.

اعتراض ابتدا در سپتامبر همان سال و با تعداد اندکی، ۲۰۰ نفر، آغاز شد، اما برخورد خشن دانشگاه خشم دانشجویان را مشتعل کرد و با شکل‌گیری «جنبش آزادی بیان» به اعتراضی پر دامنه و نافرمانی‌های مدنی در سطح جامعه انجامید.

تا پایان دهه ۱۹۶۰، اعتراضات دانشجویی تبدیل به دغدغه‌ای ملی شدند. وقتی در سال ۱۹۷۰ گارد ملی در دانشگاه ایالتی اوهایو سه دانشجوی معترض به جنگ ویتنام را کشت، آتش خشم سرتاسری شعله‌ور شد؛ چهار میلیون دانشجو از یک سوم ۲۵۰۰ دانشگاه امریکا کلاس‌ها را ترک و تظاهرات کردند.

به موازات اعتراضات دانشجویی در ماه می ۱۹۶۸ در فرانسه، بسیاری از دانشجویان دنیا از اروپا تا امریکا لاتین و آسیا دست به اعتصاب و تظاهرات زدند؛ در سال ۱۹۶۸ در ۵۸ کشور دنیا اعتراضات دانشجویی جدی رخ داد. در کشورهای خشونت‌باری با این اعتراضات شد که اوج آن در اکتبر ۱۹۶۸ در مکزیک بود که صدها تن از مردم عادی و دانشجویان را در پایتخت به گلوله بستند.

مسائلی که دانشجویان را به اعتراض برمی‌انگیخت در همه جا کمابیش مشابه بود: از خواست حقوق و آزادی‌های بیشتر در دانشگاه‌ها و مخالفت با انضباط و سرکوب پلیسی، تا حمایت از مبارزات ملی، رادیکال، قومی و مذهبی و آزادی‌خواهانه؛ و اعتراض به مداخلات استعماری و امپریالیستی.

در این جنبش‌ها فقط دانشجویان درگیر نبودند بلکه در سرتاسر جهان دانش‌آموزان دبیرستانی نیز در مقیاسی وسیع با جنبش‌های دانشجویی همراه شده بودند.

سُگریه و تنوک می‌پرسند که چه چیزی در این دوره موجب چنین اعتراضات وسیعی شد؟ مسئله در واقع بر سر منافع دانشجویی نبود؛ در

اکثر مناطق درگیر، تحصیل دانشگاهی یا شهریه نداشت یا شهریه‌اش بسیار اندک بود. در این دوره میزان اشتغال فارغ‌التحصیلان بالا بود و اکثر اقتصادهای ملی رو به رشد بودند.

در این دوره آموزش از انحصار نخبگان سیاسی و اجتماعی درآمد بود و طبقات مختلف توده‌ی مردم امکان استفاده از آموزش عالی را پیدا کردند. توسعه‌ی جهانی اقتصاد سرمایه‌داری نیز اقتضا می‌کرد که شمار کارگران یقه سفید افزایش یابد.

مشکل این بود که با وجود افزایش چشمگیر ثبت‌نام دانشگاه‌ها و توده‌ای شدنشان، مقررات این نهادها همچنان سنتی باقی مانده بود و امکاناتشان هم متناسب با افزایش جمعیت رشد نکرده بود.

اداره‌ی سنتی دانشگاه‌ها موجب بروز تنش مدام میان دانشجویانی بود که خود را بزرگسال می‌دانستند و مسئولانی که خود را به‌جای والدین آنها می‌گذاشتند. به این عوامل تنش‌زای درون دانشگاه باید موج سیاسی بزرگ‌تر خارج از دانشگاه‌ها خصوصاً در کشورهای در حال توسعه و میل دانشجویان به همراهی با این نهضت‌ها را هم افزود.

در این دوره نیز همدلان با جنبش‌های جوانان از احساسات و گرایش‌هایی گفتند که خاص دوره جوانی است، و از نقش این گرایش‌ها در «انقلابی» شدن جوانان. در مقابل منتقدان بر شکاف و نزاع بین نسلی انگشت گذاشتند، و از خشم و عقاب‌ستیزی این جنبش‌ها گفتند و از خطری که از این جهت متوجه جامعه می‌شد.

رهبران جنبش‌های دانشجویی نیز از همین ادبیات استفاده می‌کردند؛ یکی از مشهورترین شعارهای این دوران این بود که «به هیچ‌کس که بیشتر از ۳۰ سال دارد اعتماد نکن.»

تحلیل‌گران برای نشان دادن تمایزهای جدی میان جوانان و نسل‌های قبلی به پیشرفت‌های فناوری که نسل جدید با آن پرورش یافته بود استناد می‌کردند. همچنین برخی از نظریه‌پردازان جوانان غربی را در کنار کل مردم جهان سوم، «پرولتاریای جدید» نامیدند و آنها را توأمان در نقش ستم‌دیده و عامل انقلابی گذاشتند.

بخشی از این گفتار از اندیشمندان مارکسیستی مانند هربرت مارکوزه، سی. رایت میلز و آندره گرز آب می‌خورد که می‌دیدند کارگران صنعتی امکان ایفای نقش انقلابی را

ندارند و در عوض به دنبال طبقه‌ی انقلابی جدید می‌گشتند.

سُگریه و تنوک اما می‌گویند که گفتارهای مربوط به نقش و ظرفیت انقلابی جوانان اغراق‌آمیز بوده‌اند زیرا حتی در اوج اعتراضات دانشجویی نیز فقط اقلیتی از دانشجویان شرکت کردند و کلیت «دانشجو» را نمی‌توان موصوف به صفات انقلابی و پرولتاریای جدید دانست.

به‌علاوه همان اقلیتی که وارد فعالیت‌های سیاسی شدند نیز جملگی «انقلابی» نبودند. سُگریه و تنوک در اینجا قول کارل مانهایم را یادآور می‌شوند که در ۱۹۲۷ نوشته بود:

هیچ چیز نادرست‌تر از این فرض که بی‌هیچ کنکاشی میان محققان از نسل‌های مختلف رایج شده نیست که بگویم نسل جدید «مترقی» است و نیسل پیشین فی‌نفسه محافظه‌کار. سُگریه و تنوک نشان می‌دهند که چگونه نویسندگان آن دوره، در وصف استقلال جنبش‌های جوانان اغراق کرده‌اند و نقش آشکار فعالان و سازمان‌های نسل‌های قبلی را در سازمان‌دهی، آموزش و تشویق فعالان جنبش دانشجویی دهه‌ی ۱۹۶۰ نادیده گرفته‌اند.

به همین ترتیب نشان می‌دهند که چگونه جوانان و دانشجویانی که از خانواده‌هایی با پیشینه سیاسی لیبرال و رادیکال می‌آمدند بیشتر در تظاهرات و اعتراضات شرکت کردند، و این الگو که در سرتاسر جهان برقرار بود نشان می‌دهد که ادعاهای منتقدان جنبش‌های جوانان در خصوص «گسست کامل» این جوانان از نسل‌های پیشین نادرست بوده است.

علاوه بر این باید بر این فعالان جنبش‌های دانشجویی از نویسندگان نیسل قبل تأثیر بسیار پذیرفته بودند. سُگریه و تنوک می‌گویند به‌رغم گفتار انقلابی که بسیار از فعالان این جنبش‌ها بر زبان داشتند، تأثیر جنبش‌های دانشجویی در کشورهای شمال اندک بود و تغییرات پایدار چندانی، مگر تا حدی در خود دانشگاه‌ها، بر جای نگذاشت.

در غرب تأثیرات این جنبش‌ها پراکنده و غیرمستقیم بود. تصور جدی بودن و مشروع بودن فعالیت سیاسی دانشجویان تثبیت شد. بسیاری از فعالان این جنبش‌ها بعداً نیز در قالب‌های دیگر به فعالیت‌های سیاسی ادامه دادند.

در کشورهای جنوب که جنبش‌های دانشجویی به تغییرات سیاسی جدی منتهی شدند مجزا از کلیت جنبش‌های ضد اقتدارگرا یا استقلال‌طلب جامعه نبودند نقش‌شان در کنار سازمان‌ها و عوامل دیگر قابل سنجش است.

اندک بودن تأثیر جنبش‌های دانشجویی مستقل عجیب نیست؛ دانشجویان معمولاً اقلیتی از جامعه‌اند و اهرم‌های قدرت اندکی در اختیار دارند.

مهمترین تفاوت جنبش دهه‌ی ۱۹۶۰ با جنبش‌های اوایل قرن بیستم این بود که دانشگاه اهمیت فوق‌العاده پیدا کرد و تشکیلات جوانان دیگر وابستگی چندانی به نهادهای رسمی، اعم از کلیسا و مدرسه و احزاب، را نداشتند. به همین ترتیب، تفاوت‌های ایدئولوژیک چشمگیری هم بین این دو دوره برقرار بود؛ مشخصاً در دهه‌ی ۱۹۶۰ جنبش جوانان برخلاف جنبش جوانان اوایل قرن بیستم بیشتر ضدملی‌گرا و ضدامپریالیستی بود.

### شورش جوانان در عصر نولیبرال

در اواخر ژانویه ۲۰۱۱ تحصنی در میدان تحریر قاهره شکل گرفت که سه هفته بعد به کنار رفتن حسنی مبارک دیکتاتور مصر انجامید. این تحصن را ائتلافی از اتحادیه‌های کارگری، احزاب مخالف و انجمن‌های مختلف شکل دادند، اما توجه رسانه‌ها به سرعت روی یکی از گروه‌های این ائتلاف یعنی «جنبش جوانان ششم آوریل» متمرکز شد.

جنبش ششم آوریل مانند اکثر جنبش‌های مشابه متکی به شبکه‌های اجتماعی فیسبوک و توئیتر بود و در زمان اوجش ۷۰ هزار عضو روی فیسبوک داشت (در مصر ۸۰ میلیون).

اعضای این جنبش مدعی بودند غیرسیاسی و غیرایدئولوژیک هستند، اما وقتی تحصن میدان تحریر گسترده شد و ادامه پیدا کرد رسانه‌های غربی و عربی به آنها مدام آنتن دادند و به‌عنوان رهبران انقلاب جدید مصر معرفی‌شان کردند.

به قول سگریه و تنوک جوان مصری، مثل دیگر جوانان منطقه، یک شبه در این رسانه‌ها از تروریست و مصرف‌کننده‌ی بی‌تفاوت به پیش‌تاز آزادی و دموکراسی تغییر چهره یافت. رسانه‌ها، با حیرت و تحسین، جنبش‌های سرتاسر خاورمیانه را «شورش جوانان»، «قیام جوانان»،

«انقلاب جوانان» و انقلاب‌های توئیتری و فیسبوکی خواندند.

در انتهای سال ۲۰۱۱ جنبش ششم آوریل نامزد جایزه صلح نوبل شد که البته آن را نگرفت ولی جایزه به روزنامه‌نگار جوانی از یمن به نام توکل کرمان رسید که او را هم نماد جوانان آزادی‌خواه منطقه خواندند.

همان‌طور که در ابتدای مطلب آمد، وقایع میدان تحریر قاهره، در کنار باقی انقلاب‌های بهار عربی و اعتراضات پس از بحران مالی ۲۰۰۸ و جنبش‌های ضد ریاضت اقتصادی یکی جنبش‌های معاصر بود که به عنوان جنبش جوانان شناخته شد و استفاده از شبکه‌های اجتماعی در آن نقش پررنگی داشت.

این جنبش‌ها در کشورهای مختلف بر هم تأثیر گذاشتند و فعالانشان از هم آموختند و با هم مرتبط شدند.

نظریه‌هایی که جنبش‌های اعتراضی جوانان در دوره‌ی حاضر را تبیین می‌کنند عمدتاً بازتابی از نظریه‌های قبلی هستند و به نوعی همان دیدگاه‌های قبلی را بیان می‌کنند که جوانی را مرحله‌ی متمایزی در زندگی می‌داند. با این حال دو نظریه‌ی دیگر نیز در توضیح جنبش‌های معاصر جوانان وجود دارند که مخصوص همین دوره هستند. یک نظریه می‌کوشد وضع حاضر را بر اساس وجود فناوری‌های ارتباطی جدید و خصوصیت‌های مشترکی توضیح دهد که میان این فناوری‌ها و شکل اعتراضات جوانانی دیده می‌شود.

نظریه‌ی دوم از حوزه جمعیت‌شناسی بیرون می‌آید و به نظریه «برآمدگی جمعیتی جوانان (youth bulge)» معروف است، و می‌گوید بین نسبت جمعیت جوانان به کل جمعیت کشور و سطح بی‌ثباتی سیاسی آن ارتباط مستقیمی وجود دارد. به طور دقیق‌تر، می‌گوید وقتی جمعیت افراد ۱۵ تا ۲۴ سال به ۲۰ درصد از کل جمعیت برسد جامعه دستخوش آشوب می‌شود.

این نظریه حداقل از زمان جنگ جهانی دوم وجود داشت و در طول دهه ۱۹۶۰ برای توضیح افزایش اعتراضات جنبش دانشجویی در آن دهه مورد استفاده قرار گرفت، اما در دهه ۱۹۹۰ و هزاره‌ی جدید بود که محققان مرتبط با سی‌آی‌ای و وزارت خارجه ایالات متحده از آن برای توضیح وضعیت خطیر داخل آمریکا و وضعیت کشورهای دیگر استفاده کردند.

نظریات برآمدگی جمعیتی جوانان دو

نوعند؛ یکی مستقیماً درصد جمعیت جوانان را با ناآرامی‌های اجتماعی مرتبط می‌کند، و دومی می‌گوید درصد جمعیت اساساً به واسطه‌ی دیگر شرایط اجتماعی و اقتصادی به آشوب می‌انجامد.

به همین ترتیب برخی از محققان وقوع بهار عربی را بر اساس میزان جمعیت جوان کشورهای و نرخ بیکاری جوانان توضیح می‌دهند.

نظریه‌ی برآمدگی جمعیتی جوانان هدف انتقادات جدی بوده است. منتقدان می‌گویند این نظریه نه واقعیت‌های جنبش‌های معاصر را به درستی می‌بیند و نه از پس توضیح یا پیش‌بینی‌شان برآمده، و در عوض بسیار ساده‌انگارانه، جبرگرایانه و سوگیرانه است؛ خصوصاً نسبت به جوانان غیرسفیدپوستی که در جنوب جهانی زندگی می‌کنند.

با اینکه نظریه‌ی برآمدگی جمعیتی جوانان اغلب برای توضیح ناآرامی و خشونت در افریقای زیرصحرای کار می‌رفت، اما اکثر این کشورهای درگیر ناآرامی‌های اجتماعی اخیر نشدند و در کشورهای دیگری که درگیر شدند نیز اکثریت مردان جوان هرگز دست به خشونت نزدند.

در واقع اکثریت جمعیت مردان جوان این کشورها به‌رغم خشونت هولناکی که از سوی نخبگان حاکم بر آنها روا می‌شود از خشونت پرهیز می‌کنند.

نظریه‌ی تأثیر شبکه‌های اجتماعی نیز هدف انتقادات جدی بوده است. منتقدان بر پایه‌ی داده‌های موجود در درستی ادعاهای مربوط به گسترده بودن تأثیر شبکه‌های اجتماعی تردید کرده‌اند و این موضوع را که این شبکه‌ها در دموکراتیک‌کردن فضا و توان‌بخشی جوانان مؤثر بوده‌اند نادرست تشخیص داده‌اند؛ درست است که فعالان اجتماعی و سیاسی از شبکه‌های اجتماعی استفاده می‌کنند، اما میان الگوریتم‌های تجاری آنها با مقاصد این فعالان فاصله‌ای پرنشدنی وجود دارد.

ایراد اساسی سگریه و تنوک اما این است که قالب‌بندی قیام‌های جهانی اخیر در چارچوب شورش‌هایی به رهبری جوانان تبیین اساساً نادرستی است که نقش محوری طیف گسترده‌ای از بزرگسالان و سازمان‌های تحت رهبری بزرگسالان را نادیده می‌گیرد، و اعتراضاتی را که به طیف گسترده‌ای از سنین مختلف مربوط است، به جوانان تقلیل می‌دهد.

اخیر بیشتر «ترکیبی از حیرت، تحقیر، ترس و خیال‌پروری بوده است.»

تلخیص و گزارش از شهرزاد نوع‌دوست

میسون سُگریه استاد مطالعات خاورمیانه در دانشگاه کینگز کالج لندن است. استوارت تنوک استاد جامعه‌شناسی آموزش در کالج دانشگاهی لندن است. این گزارش مختصری است از منبع زیر:

Sukarieh, Maysoun, and Stuart Tannock. "Chapter 4: Youth as a Revolutionary Subject" in *Youth Rising? The Politics of Youth in the Global Economy*. Routledge, 2014

را هیجان‌زده و غیرمنطقی معرفی کنند.

نویسندگان همچنین سه نکته مهم را راجع به نقش گروه‌های متعدد جوانان جنبش‌های عربی یادآور می‌شوند: اول اینکه اکثر این گروه‌ها ظرف مدت کوتاهی پس از به انجام رسیدن ماجرا منحل شده و اعضایشان یا پراکنده یا جذب تشکیلات جاافتاده‌تر شدند؛ دوم اینکه این گروه‌ها اکثراً در برانگیختن قیام نقش بارزی داشتند ولی در تداومش عاملیت زیادی نداشتند.

نکته بسیار مهم سوم این‌که اکثر گروه‌های جوان، بیشتر سیاسی و انفعالی و دنباله‌رو داشته‌اند و نه پیش‌برنده و هدایت‌کننده‌ی جریان‌های اجتماعی.

سُگریه و تنوک در پایان اشاره می‌کنند که ستایش عراق‌آمیز و تکیه بیش‌از حد بر عنصر «جوانی» در جنبش‌های

آنها بر پایه داده‌های موجود از جنبش‌های اخیر نشان می‌دهند که (از جنبش ضد ریاضت اقتصادی در یونان تا جنبش اشغال وال استریت در آمریکا)، درصد جمعیت حاضران در جنبش‌ها که جوان به‌شمار می‌آمدند، بین ۲۵ تا ۳۷ درصد بوده است.

سُگریه و تنوک می‌گویند مسئله این نیست که جوانان نقش درخور توجهی در این جنبش‌های نداشته‌اند، اما برجسته کردن نقش جوانان اغلب کار حاکمان و رسانه‌های جریان اصلی بوده تا به این واسطه شکاف‌های عمیق و جدی طبقاتی و سیاسی و اجتماعی را که نتیجه‌ی سیاست‌هایشان بوده است، پوشانند.

تکیه بر جوان بودن این جمعیت همچنین به حاکمان و حامیان‌شان امکان می‌دهد راحت‌تر این جنبش‌ها





# چرا اهدای نوبل ادبیات به هان کانگ مهم است



ده اکتبر ۲۰۲۴، یک روز پس از روز هانگول، روز بزرگداشت ابداع الفبای کره‌ای — من و میلیون‌ها کره‌ای دیگر توانستیم کاری را انجام دهیم که هرگز تا پیش از آن برایمان ممکن نبود: خواندن رمان یکی از برندگان جایزه‌ی نوبل به زبان مادری‌مان. و چه موهبت فوق‌العاده‌ای که این برنده کسی نیست جز هان کانگ. سال گذشته افتخار این را داشتم که با هان درباره‌ی ترجمه‌ی انگلیسی رمان **درس‌های یونانی** مصاحبه کنم. حالا دوست یکدیگر هستیم و هر بار که در سنول هستیم او را ملاقات می‌کنم. می‌توانم شهادت بدهم که هان نماد همان ملایمت و لطافتی است که در کتاب‌هایش به نمایش می‌گذارد. علاوه بر شایستگی‌های منحصر به فرد هان، این نکته‌ی قابل‌توجهی است که زندگی حرفه‌ای هر دو کره‌ای برنده‌ی جایزه‌ی نوبل (کیم دای جونگ رئیس‌جمهور پیشین کره‌ی جنوبی سال ۲۰۰۰ برنده جایزه‌ی صلح نوبل شد) بر اساس مبارزه‌ای طولانی برای ترویج دموکراسی شکل گرفته است. دهه‌هاست که محافظه‌کاران قیام گوانگجو را تکذیب می‌کنند یا نادیده می‌گیرند، شناعتی که در آن چون دو هوان، دیکتاتور نظامی صدها معترض دموکراسی‌خواه را کشت و هزاران نفر دیگر را مجروح و ناقص‌العضو کرد. نوبل هان باعث می‌شود عده‌ی بیشتری از

مردم جهان بدانند که چنین واقعه‌ای نه تنها اتفاق افتاده بلکه امروز همچنان مهم است. قتل‌عام گوانگجو محور اصلی **اعمال انسانی**، شاهکار هان است. کتاب نگاهی تیزبینانه و جانکاه اما به طرز عجیبی لطیف به این خیزش چند هفته‌ای علیه چون دارد که ۱۸ مه ۱۹۸۰ آغاز شد و آواری از مرگ و ترومای جمعی از خود بر جای گذاشت. این رمان همچنین برای من اهمیت خاصی دارد: از زمانی که به یاد دارم، مادرم که چهار سال از هان بزرگ‌تر است از فکر کردن به زندگی در دهه‌ی هشتاد در دوران چون گریزان است، تا حدی که حتی برنامه‌های تلویزیونی و فیلم‌های مربوط به آن دوران را هم تماشا نمی‌کند. آن طور نیست که از صحبت کردن در مورد آن دوران امتناع کند اما در طول سال‌ها متوجه شده‌ام که گفت‌وگو در این باره برایش دردناک است. به همین دلیل به‌جای آنکه از او بپرسم ترجیح می‌دهم منتظر بمانم تا هر زمان خودش خواست چیزی بگوید. روزی با مادرم در محوطه‌ی دانشگاه محل تحصیلش در سنول در حال قدم زدن بودیم. نگاهی به یکی از ساختمان‌ها انداخت و گفت همکلاسی‌هایش به نشانه‌ی اعتراض خودشان را آتش زده و از پشت‌بام آن ساختمان به پایین پرت کرده بودند. من برای پر کردن ندانسته‌هایم سراغ کتاب‌ها می‌روم.

همین تازگی‌ها به هان گفتم تنها بعد از خواندن **اعمال انسانی** بود که به درستی متوجه سکوت مادرم شدم و توانستم تصور کنم که در ذهن او چه ممکن است بگذرد. در این رمان، سردبیری به نام یونسوک تلاش می‌کند تا هفت سیلی‌ای را که موقع بازجویی درباره‌ی مترجم کتابی ممنوعه خورده فراموش کند. دبرا اسمیت در ترجمه‌ی انگلیسی **اعمال انسانی** می‌نویسد: «به او بارها و بارها درست در یک نقطه از صورتش چنان محکم سیلی زدند که مویرگ‌های گونه‌ی راستش ترکید و خون از پوست شکاف‌خورده‌اش جاری شد.» یک فعال اجتماعی به نام سون‌جو به یاد می‌آورد که پلیس او را در زندان با چنان خشونت‌های شکنجه کرد که باعث شد: «تا دو سال خونریزی داشته باشد... و در نتیجه هیچ‌گاه نتواند بچه‌دار شود.» فکر نمی‌کنم مادرم چنین تجربیاتی داشته باشد اما این رمان گوشه‌ای از زندگی با چنین ترس‌هایی را نشان می‌دهد. اگر چه من در چنین فضای خشونت‌باری بزرگ نشدم اما در میان ترکش‌های آن قد کشیدم. گفته‌ی هان در مصاحبه‌اش با نیویورک تایمز را با جان و دل قبول دارم که «آخرین خط دفاعی که باعث می‌شود انسان‌ها انسان بمانند درک کامل و حقیقی درد و رنج دیگری است.»

شین هیونگ چول، منتقد ادبی می‌گوید پس از این خیزش که تعداد زیادی از دانشجویان در آن شرکت کردند، وظیفه‌ی رسیدگی به پیکر مردگان عمدتاً به دوش دختران دبیرستانی افتاد، دخترانی که هیچ‌گاه از آن‌ها سپاسگزاری نشد اما «هان کانگ برای آن دختران جوان بی‌نام و نشان، اسم یون‌سک و سون‌جو را انتخاب کرد.» اسم و رسم دادن به بی‌نام‌ونشان‌ها، صدا دادن به بی‌صداها کاری است که هان همیشه انجام داده است. یونگ‌های، شخصیت اصلی رمان **گیا‌خوار** هرگز داستانش را از زاویه‌ی اول شخص روایت نمی‌کند اما تصمیمش برای دست کشیدن از گوشت خوردن در حالی که اطرافیانش را شگفت‌زده کرده برای خواننده قابل درک است. در **درس‌های یونانی**، یکی از شخصیت‌های اصلی به معنای واقعی کلمه توانایی صحبت کردنش را از دست داده است. آخرین رمان هان، **ما جدا نمی‌شویم**، که ترجمه‌ی انگلیسی آن به همت ای یایون و پیچ آنیا موریس ژانویه‌ی آینده در دسترس خواهد بود درباره‌ی یک قتل‌عام تاریخی دیگر است: قیام ججو مربوط به سال‌های ۱۹۴۹-۱۹۴۸ که در آن حکومت ده‌ها هزار نفر از شهروندان را به بهانه‌ی گرایش‌های ضدکمونیسم کشت.

این است قدرت هان کانگ: تنها با اتکا به قلم و کاغذ راویِ خاطرات نسل‌های رنج‌کشیده از خشونتِ حکومتی می‌شود و آن‌ها را به نسل‌هایی منتقل می‌کند که هرچند وارث تروما هستند اما لزوماً از حقایق پشت‌پرده‌ای که مدت‌هاست پنهان

نگاه داشته شده‌اند اطلاع ندارند. هان این دردها را قابل‌فهم، ماندگار و معنادار می‌کند. **اعمال انسانی** مرا وادار کرد تا با میراثم، این پدیده‌ی بی‌سر و شکل و سنگین‌آشتی‌کنم، و دریابم که بهای دموکراسی در کره چه بوده است. این رمان وعده‌ی درمان همه‌ی زخم‌ها را نمی‌دهد اما دعوتی است تا در کنار هم بابت آن‌ها سوگواری کنیم.

مجموعه‌ی کامل آثار هان — که بسیاری از آن‌ها هنوز به انگلیسی ترجمه نشده است — همچنین شفقت ذاتی او نسبت به درمندان و آگاهی همیشگی‌اش از مرز باریک میان مرگ و زندگی را نشان می‌دهد. در رمان **برو، باد می‌وزد**، زنی از طریق آثار هنری برجا مانده از دوستش سعی دارد مرگ او را بفهمد. در داستان کوتاه **بدرود** زن دیگری بی‌دلیل تبدیل به آدم‌برفی می‌شود و در حالی که آب می‌شود به زندگی‌اش می‌اندیشد و به تمام شکل‌هایی که جامعه او را به دست فراموشی سپرده است. آکادمی سوئد به «نثر به شدت شاعرانه‌ی» هان اشاره می‌کند. او سال‌ها شعرهایی با مضامین مشابه سروده است، از جمله دو شعری که در آن‌ها خود را تجسم دوباره‌ی مارک روتکو می‌بیند، نقاشی که ۹ ماه پیش از تولد او از دنیا رفته بود یا شعر «یک شب دیرهنگام من ...» که درباره‌ی نشستن مقابل کاسه‌ی برنجی است که بخار از آن بلند می‌شود و درک این نکته که «چیزی برای همیشه گذر کرده است/ هم اکنون نیز چیزی دارد برای همیشه از دست می‌رود.» می‌گویند هان پس از برنده شدن

جایزه‌ی نوبل، به پدر نویسنده‌اش هان سونگ‌وان گفته که به دلیل جنگ در اوکراین و فلسطین نباید برای او جشن و ضیافت برپا کنند. در سالی که سرشار از خشونتِ حکومتی است و مقاومت علیه این خشونت با تلاش‌هایی خصمانه خاموش می‌شود، آکادمی سوئد تصمیم گرفته از چنین فردی تقدیر کند: نویسنده‌ای که هم در ادبیات و هم در زندگی همواره برای بازیابی شرافت انسانی از میان آوارهای تروما کوشیده است. همان گونه که هان در **اعمال انسانی** می‌نویسد:

بعد از مرگ تو نتوانستم مراسم خاکسپاری برگزار کنم پس زندگی‌ام تبدیل به مراسم خاکسپاری شد.

در سال گذشته چند نفر عزیزی را از دست داده‌اند و نتوانسته‌اند برایشان مراسم خاکسپاری برگزار کنند؟ چند زندگی تبدیل به مراسم تدفین خواهد شد؟ آثار هان کانگ و موفقیتش نشان می‌دهد که تاریخ تروما، از گوانگجو تا غزه، در سایه نمی‌ماند. این داستان‌ها متعلق به جهان ادبیات‌اند، متعلق به ادبیات جهانی.

برگردان: آیدا حق‌طلب

---

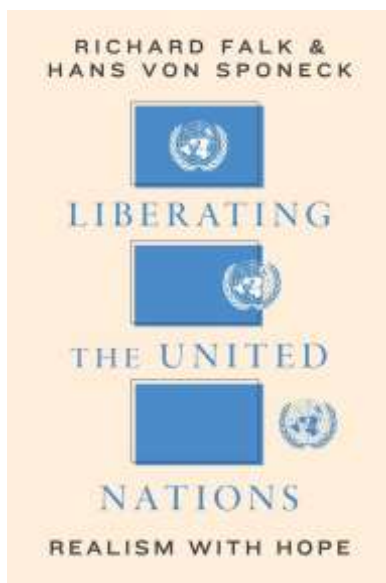
یونگ این چای دستیار سردبیر در نشریه‌ی **ییل ریویو** و دانشجوی دکترای تاریخ در دانشگاه ییل است. آنچه خواندید برگردان این نوشته با عنوان اصلی زیر است:  
Yung in Chae, Why Han Kang's Nobel Matters, *The Yale Review*.

# آیا امیدواری به اصلاح سازمان ملل واقع‌بینانه است؟

ابتدا ماجرای تشکیل یک سازمان جهانی بیش از یک قرن قبل و پس از جنگ جهانی اول را تعریف خواهیم کرد. تأسیس «جامعه ملل» به علت اصرار وودرو ویلسون، رئیس‌جمهور دوران‌دیش آمریکا، در دستور کار دنیا قرار گرفت. به عقیده ویلسون، جنگ روشی کاملاً منسوخ و وحشیانه برای حل اختلاف میان کشورهای مستقل بود، و شهروندان کشورهای غربی او را رهبری آینده‌نگر و دلبسته صلح جهانی می‌دانستند.

نباید از یاد برد که هرچند نظام استعماری اروپایی پس از جنگ جهانی اول با مخالفت‌هایی روبه‌رو بود اما هنوز اکثر مردم دنیا به طور مستقیم و غیرمستقیم تحت سلطه‌ی آن بودند، مردمی که نه در مذاکرات صلح سال ۱۹۱۹ نماینده‌ای داشتند و نه برای عضویت در نهادهای بین‌المللی مورد نظر دعوت شدند. ویلسون با استعمار اروپایی مخالفت نمی‌کرد اما مخالف گسترش سلطه‌ی این نظام بر قلمروی امپراتوری‌های ساقط‌شده عثمانی و هابسبورگ پس از سال ۱۹۱۸ بود.

پس از جنگ جهانی دوم معلوم شد که ویلسون از زمانه‌ی خود جلوتر بوده است زیرا او پیشنهاد تأسیس چارچوبی نهادی را مطرح کرده بود که هدفش ایجاد محدودیت‌های مؤثری برای رفتار ناپذیرفتنی حکومت‌ها بود. قرار بود که این نهاد به نوعی مردم کل دنیا را نمایندگی کند و کشورهای مستقل را با توجه به جایگاه و قابلیت‌هایشان از نظر ژئوپولیتیک و حقوقی در همین چارچوب به کار بگیرد. تصور مردم و بعضی از رهبران دنیا این بود که ائتلاف زمان جنگ که به پیروزی بر فاشیسم اروپایی و امپریالیسم ژاپنی انجامید زمینه را برای دستیابی به توافقات عملی، منصفانه و پایدار در دوران صلح فراهم خواهد کرد.



می‌خواهیم این تناقض آزارنده را توضیح دهیم و بگوییم که چطور می‌توان آن را رفع کرد. مجموعه‌ی شرایط موجود بیش از هر چیز بر جنگ و صلح تأثیر می‌گذارد اما در عین حال به‌طور فزاینده‌ای حوزه‌های مهمی از سیاست‌گذاری جهانی، از جمله تغییرات اقلیمی، ثبات بوم‌شناختی، سلامت، حقوق بشر، نظارت بر تجارت و سرمایه‌گذاری، مهاجرت جهانی، کاهش فقر، تحریم‌ها و غیرنظامی‌سازی/خلع سلاح هسته‌ای را متأثر می‌سازد.

ریچارد فالک استاد بازنشسته‌ی حقوق بین‌الملل در دانشگاه پرینستون و استاد کرسی حقوق جهانی در دانشگاه کوئین مری در لندن است. او از سال ۲۰۰۸ تا سال ۲۰۱۴ گزارشگر ویژه‌ی سازمان ملل درباره‌ی «وضعیت حقوق بشر در اراضی اشغالی فلسطینی از سال ۱۹۶۷» بود. هانس فون اسپونک دستیار سابق دبیر کل سازمان ملل است و پیشتر «هماهنگ‌کننده‌ی امور بشردوستانه‌ی سازمان ملل برای عراق» (۲۰۰۰-۱۹۹۸)، مشاور آموزشی «کالج کارکنان نظام سازمان ملل» (۲۰۱۵-۲۰۰۶) و مدرس ارشد «مرکز تحقیقات درباره‌ی منازعه» در دانشگاه ماربورگ در آلمان (۲۰۱۹-۲۰۰۷) بوده است. آنچه می‌خوانید برگردان پیش‌درآمد کتاب زیر است:

Richard Falk and Hans von Sponeck (2024) **Liberating the United Nations: Realism with Hope**, Stanford University Press. \*\*\*

اکنون بیش از هر زمان دیگری به سازمان ملل احتیاج داریم اما این بازیگر سیاسی از زمان تأسیس‌اش در سال ۱۹۴۵ هرگز به اندازه‌ی امروز کم‌تأثیر نبوده است. در این کتاب

در عین حال، ویرانیِ برجامانده از جنگ، تولید موشک‌های هدایت‌شونده‌ی دوربرد و آغاز عصر هسته‌ای در هیروشیما و ناگازاکی به نگرانی از آینده‌ای تاریک‌تر دامن می‌زد. این تحولات احساس نیاز واقعی به ایجاد آلترناتیوهای جهانی مؤثری به جای جنگ برای حل اختلافات جدی میان کشورهای مستقل را تشدید می‌کرد.

اما بازیگران سیاسی اصلی دنیا هنوز آماده نبودند که ساختار جدید نظم جهانی را از قابلیت‌های لازم بهره‌مند سازند. تنش میان شرق و غرب و بی‌میلی مشترک به ایجاد نهادی جهانی با قابلیت‌هایی فراتر از حقوق کشورها سبب شد که حفظ زمام امور نظم جهانی در دست غرب به مهم‌ترین اولویت سیاست‌گذاری تبدیل شود. به‌رغم خیزش موج ناسیونالیسم غیرغربی ضداستعماری، کنترل فرایندهای قانون‌گذاری و سازوکارهای توازن قوا در عرصه‌ی جهانی همچنان در اختیار غرب باقی ماند. کشورداری غربی به‌شدت مراقب حفظ حقوق انحصاری کشورها، به‌ویژه کنترل امنیت ملی، از جمله حفظ و توسعه‌ی قابلیت‌های نظامی، بود. از جهتی می‌شد این امر را واکنشی به ناکامی «جامعه‌ی ملل» در پیشگیری از جنگ دانست. در سال ۱۹۴۵ میزان حمایت رهبران سیاسی از ایجاد مجموعه‌ی کارآمدی از نهادهای جهانی بیشتر از سال ۱۹۱۸ بود، اما متأسفانه میزان حمایت هنوز آنقدر نبود که سازمان ملل در مواجهه با جنگ سرد نوظهور و پایبندی سرسختانه‌ی کشورها به اصل حاکمیت ملی بتواند به نهاد کارآمدی برای پیشگیری از جنگ تبدیل شود.

جملات آغازین مقدمه‌ی منشور سازمان ملل حاکی از اولیوی است که بنیان‌گذاران این نهاد برای پیشگیری از جنگ قائل بودند: «ما مردم دنیا مصمم به محفوظ نگه داشتن نسل‌های آینده از بلای جنگ، سازمان ملل را بنا نهاده‌ایم.» اما این حس رسالت الهام‌بخش در بندهایی از منشور که وظایف و نقش‌های اجزای گوناگون نظام سازمان ملل را مشخص می‌کند وجود ندارد. بازتاب این اولویت را می‌توان در ایجاد محدودیت‌های قانونی علیه جنگ‌افروزی، جز در مورد دفاع از خود در برابر حملات مسلحانه‌ی قبلی و همچنین موارد مصوب شورای امنیت،

دید. به مرور زمان، رفتار نظامی‌منشانه‌ی متناوب کشورهای مهم و همچنین حق ونوی چین و چهار کشور پیروز در جنگ جهانی دوم از تأثیر این نهاد در پیشگیری از جنگ کاسته است. تغییرات فضای دنیا موانعی را در برابر اصلاح سازمان ملل پدید آورده که به این نهاد آسیب رسانده است.

**تأسیس «جامعه‌ی ملل» به علت اصرار وودرو ویلسون، رئیس‌جمهور دوران‌دیش آمریکا، در دستور کار دنیا قرار گرفت. به عقیده‌ی ویلسون، جنگ روشی کاملاً منسوخ و وحشیانه برای حل اختلاف میان کشورهای مستقل بود، و شهروندان کشورهای غربی او را رهبری آینده‌نگر و دلبسته‌ی صلح جهانی می‌دانستند.**

به سازمان ملل مأموریتی بلندپروازانه دادند بی‌آنکه واقعاً نشان دهند که خواهان ایجاد سازمانی جهانی‌اند که بازتاب تنوع تمدنی دنیا باشد. رها کردن قوی‌ترین پنج کشور دنیا از قیدوبند پاسخ‌گویی، غرب‌محوری در سازمان ملل را تشدید کرد. سازمان ملل بر اساس همین مبنای ذاتاً «ژئوپولیتیک» سازمان‌دهی شد، امری که از همان ابتدا سطح انتظارات عمومی از توانایی آن در مورد صلح و امنیت، و همچنین تجارت، سرمایه‌گذاری و حقوق بشر را پایین آورد.

به‌رغم این واقعیت‌های دلسردکننده، اوضاع کاملاً تیره و تاریک نبود. با فروپاشی استعمار اروپایی، مشروعیت سازمان ملل افزایش یافت زیرا میزان عضویت کشورهای غیرغربی و فعالیت کشورهای جنوب جهانی در آن افزایش یافت. با وجود این، باز هم سازمان ملل بسیاری از مردم دنیا را مأیوس کرد زیرا بن‌بست ناشی از کشمکش شرق و غرب در حوزه‌های مهم سیاست‌گذاری، به‌ویژه صلح و امنیت، تأثیرات فلج‌کننده‌ای داشت. هرچند تا مدتی حمایت فرزانده‌ی سازمان ملل از حق تعیین سرنوشت و حاکمیت دائمی کشورها بر منابع طبیعی بر مشروعیت آن افزود اما آغاز مرحله‌ی جدیدی از ژئوپولیتیک که نقش سازمان ملل را به‌شدت محدود کرد دوباره به وجه‌اش آسیب رساند. سازمان ملل در عمل عمدتاً به عرصه‌ی رقابت میان آمریکا و شوروی و هم‌پیمانان آنها و مسابقه‌ی تسلیحات هسته‌ای تبدیل شد. عامه‌ی مردم

فهمیدند که امنیت هنوز به توسعه‌ی مداوم قابلیت‌های نظامی و ابتکار و احتیاط دیپلماتیک چند کشور مهم بستگی دارد. بنابراین عجیب نیست که نظام امنیتی پدیدآمده در چنین شرایطی به بازدارندگی و مدیریت بحران متکی بود و نه احترام به قانون، رویه‌های صلح‌محور سازمان ملل و تعهد جدی به خلع سلاح.

در پی جنگ جهانی دوم، آمریکا از نظر قدرت و نفوذ بین‌المللی از اتحاد جماهیر شوروی سبقت گرفت. پس از تأسیس سازمان ملل، آمریکا سعی کرد که با استفاده از نفوذ سیاسی‌اش زمام امور را در دست بگیرد. این امر سبب شد که بعضی سازمان ملل را آلت دست سیاستمداران غربی بدانند، نه بازیگری که سیاست‌هایش مبتنی بر هنجارهای جهان‌شمول است.

البته دلسردی از سازمان ملل عجلوانه بود و کاملاً موجه نبود. معدودی از دولت‌ها دوست داشتند که سازمان ملل مثل جامعه‌ی ملل با شکست مواجه شود. اما سازمان ملل موفق شده است که حتی این کشورها را هم به ادامه‌ی عضویت متقاعد کند. بر خلاف آنچه در جامعه‌ی ملل رخ داد، خروج از سازمان ملل هرگز گزینه‌ای جدی برای کشورهای نبود که با اکثر اعضای این سازمان به‌شدت اختلاف نظر داشتند. برای مثال، سال‌هاست که اسرائیل و حامیانش با صدای بلند از اسرائیل‌ستیزی در سازمان ملل شکایت می‌کنند اما اسرائیل هرگز به طور جدی تهدید نکرده است که از سازمان ملل خارج خواهد شد.

سازمان ملل، به‌رغم معایب و ضعف‌هایش، به بخش جدایی‌ناپذیری از ساختار روابط بین‌الملل تبدیل شده است. اکنون نمی‌توان دنیا را بدون سازمان ملل در نظر مجسم کرد. در عین حال، متأسفانه باید گفت که امروز نمی‌توان ایجاد سازمان مللی در اوایل قرن بیستم‌ویکم را در نظر مجسم کرد که اهدافش به اندازه‌ی سازمان ملل در سال ۱۹۴۵ بلندپروازانه باشد. تصور اصلاح سازمان ملل برای سازگار کردن آن با اولویت‌های سیاست جهان‌گرایانه و سلسله‌مراتب جهانی دهه‌ی ۲۰۲۰ حتی از این هم دشوارتر است.

با وجود این، دستاوردها، نوآوری‌ها و تغییرات مهم سازمان ملل در گذر زمان حاکی از انعطاف‌پذیری و تاب‌آوری نهادی آن است.

استقلال سیاسی بسیاری از کشورهای در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین، سازمان ملل جهان شمول‌تری را پدید آورد که دست‌کم به‌طور موقت بر اهمیت مجمع عمومی افزود و این تصور را در اذهان پدید آورد که مجمع عمومی بیش از شورای امنیت به ارزش‌های نظم جهانی و عدالت جهانی متعهد است. افزایش اهمیت کشورهای آسیایی و آفریقایی به شکل‌گیری هویتی جمعی از طریق «جنبش عدم تعهد» انجامید. از جمله اهداف این جنبش پرهیز از درگیر شدن در جنگ سرد، بیشتر بها دادن به اصلاح اقتصاد جهانی و تأکید بر ایجاد چارچوب منصفانه‌تری برای سیاست‌گذاری در مورد تجارت و سرمایه‌گذاری بود. این امر در دهه‌ی ۱۹۷۰ به کوششی هماهنگ در سازمان ملل انجامید که خواهان ایجاد نوعی نظم اقتصادی بین‌المللی جدید و تأیید حق توسعه به‌عنوان یکی از حقوق انحصاری کشورها بود.

این تغییرات در سازمان ملل به نگرانی کشورهای شمال درباره‌ی پیامدهای دموکراتیک‌تر شدن سازمان ملل انجامید. این کشورها نگران بودند که اقتصاد جهانی بازارمحور با چالش‌ها و مخالفت‌هایی روبه‌رو شود. واکنش منفی دولت‌های غربی، که از حمایت بخش خصوصی بهره‌مند بودند، سبب شد که کشمکش شمال و جنوب هم به تنش‌های جنگ سرد میان شرق و غرب اضافه شود. آمریکا و شوروی، هر یک بنا به انگیزه‌های متفاوتی، کوشیدند تا نقش مجمع عمومی در مورد صلح، امنیت و سیاست اقتصادی را به‌شدت محدود کنند.

یکی از پیامدهای چرخش علیه غرب در سازمان ملل این بود که کشورهای غربی برای شکل دادن به سیاست جهانی، به‌ویژه در حوزه‌ی اقتصاد جهانی، به تأسیس نهادهایی خارج از چارچوب سازمان ملل روی آوردند. بخش خصوصی در غرب به ایجاد سازمان‌های غیردولتی قدرتمند حامی بازار آزاد پرداخت. یکی از نمونه‌های مهم عبارت بود از تأسیس «کمیسون سه‌جانبه» در سال ۱۹۷۲. بی‌تردید مهم‌ترین اقدام را افراد و گروه‌های ذی‌نفع در بخش‌های تجارت و بانکداری انجام دادند که «مجمع اقتصاد جهانی» را تأسیس کردند، نهادی که اجلاس سالانه‌اش با بوق و کرنا در داووس، در سوئیس، برگزار می‌شد. هدف از تشکیل چنین نهادهایی مقابله با مخالفت

کشورهای جنوب جهانی با نظام سرمایه‌داری در سازمان ملل و دیگر عرصه‌های سیاست‌گذاری، و همچنین پیشبرد برنامه‌های خود بود. یکی از دیگر اقدامات انجام‌شده برای بی‌تأثیر کردن مخالفت با ایده‌های نئولیبرالی تجارت و سرمایه‌گذاری عبارت بود از تشکیل سازمان بین‌دولتی موسوم به «گروه ۷». بعدها انتقاد از عدم عضویت کشورهای جنوب جهانی و اقتصادهای نوظهور مهمی مثل هند و عربستان سعودی در این سازمان به تشکیل «گروه ۲۰» انجامید. در نتیجه، امروز «گروه ۲۰» در کنار «گروه ۷» در عرصه‌ی سیاست‌گذاری حضور دارد. این پذیرش تنوع، مشروعیت هر دو مجمع سیاست‌گذاری را افزایش داد و در عین حال بخشی از نقش سیاست‌گذاری سازمان ملل در حوزه‌ی اقتصاد را به این دو نهاد واگذار کرد. بی‌تردید مهم‌ترین تحول غیرمنتظره در فعالیت سازمان ملل عبارت بود از ورود آن به عرصه‌های جهانی مهمی غیر از جنگ و صلح و اقتصاد جهانی. توسعه‌ی سازمان ملل به ایجاد «نظام سازمان ملل» انجامید، یعنی تعداد زیادی از نهادها و هیئت‌های شبه‌مستقلی که زیر چتر بخش‌های اصلی سازمان ملل و تحت نفوذ اداری دبیر کل فعالیت می‌کنند. این نهادها به مسائل جهانی می‌پردازند و منافع همکاری و تبادل اطلاعات در مورد سلامت، فرهنگ، حقوق بشر، غذا، محیط زیست، آموزش، کودکان و به‌ویژه توسعه را به ما نشان می‌دهند.

**جملات آغازین مقدمه‌ی منشور سازمان ملل حاکی از اولویتی است که بنیان‌گذاران این نهاد برای پیشگیری از جنگ قائل بودند: «ما مردم دنیا مصمم به محفوظ نگه داشتن نسل‌های آینده از بلا‌ی جنگ، سازمان ملل را بنا نهاده‌ایم.»**

نشست سالانه‌ی مجمع عمومی نیز اهمیت سازمان ملل را ثابت کرد: وقتی رهبران جهان برای دیدار با همتایان خود و سخنرانی درباره‌ی سیاست کشورشان به نیویورک می‌رفتند این سازمان فضای مهمی را برای توجه رسانه‌ها و تعامل دیپلماتیک در بالاترین سطوح و، حتی از آن مهم‌تر، دیدار با دشمنان پشت درهای بسته فراهم می‌کرد. امری که گاه راه را برای مصالحه‌ی دیپلماتیک و کاهش تنش‌ها هموار می‌ساخت. از این نظر، در دوره‌ای از

تحولات پیچیده‌ی جهانی که در آن کنترل ارتباطات و مدیریت به‌هم‌وابستگی اقتصادی به اندازه‌ی دست‌یابی به برتری نظامی اهمیت داشت سازمان ملل به بخش مهمی از ساختار و فرایندهای نظم جهانی تبدیل شد. بی‌تردید این نقش اصلی‌ای نبود که پرشورترین بنیان‌گذاران سازمان ملل در هنگام تهیه‌ی پیش‌نویس منشور این سازمان برای آن در نظر داشتند. علت اصلی تأسیس سازمان ملل کمک به پیشگیری از وقوع جنگی بزرگ در آینده بود، و در ابتدا مسائلی مثل توسعه و حقوق بشر در مقایسه با این دغدغه‌ی اصلی، موضوعاتی فرعی به شمار می‌رفت. اما به مرور زمان، این دغدغه‌ها سبب شد که سازمان ملل چشمگیرترین نقش خود را در پیشبرد رفاه بشر بازی کند.

یک واقعیت تأمل‌برانگیز: به‌رغم اختلافات شدید و بارها پیش رفتن تا آستانه‌ی جنگ، از زمان تأسیس سازمان ملل در سال ۱۹۴۵ تا پایان جنگ سرد هیچ جنگ بزرگی میان رقبای ژئوپولیتیک رخ نداد. هیچ‌کس نمی‌تواند با اطمینان بگوید که اگر سازمان ملل به وجود نیامده بود باز هم وضعیت همین‌طور بود.

### پس از جنگ سرد

پس از سقوط دیوار برلین در سال ۱۹۸۹ و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱، بسیاری امیدوار بودند که سازمان ملل سرانجام بتواند به وظیفه‌ی خود در مورد صلح و امنیت عمل کند.

حمله‌ی عراق به کویت و بحران خلیج فارس در سال ۱۹۹۰ این امیدها را تقویت کرد زیرا به نظر می‌رسید که تصمیم شورای امنیت سازمان ملل برای وضع تحریم‌ها علیه عراق و تصویب استفاده از زور برای احیای حاکمیت ملی کویت ثمره‌ی پایبندی به منشور سازمان ملل است و نه معلول فضای متأثر از رقابت فلج‌کننده‌ی دوران جنگ سرد. اما پس از آغاز عملیات نظامی علیه عراق به رهبری آمریکا این امیدها به سرعت بر باد رفت زیرا کنترل ابعاد، مسیر و ماهیت اقدامات نظامی در اختیار واشنگتن بود و نه سازمان ملل.

این امر این تصور را تقویت کرد که وقتی پای جنگ و صلح در میان است سازمان ملل ابزاری ژئوپولیتیک برای مشروعیت بخشیدن به اقدامی نظامی است و

و نه بازتاب ارزش‌های نظم جهانی در مورد قانون‌مداری و رعایت منشور سازمان ملل. در نتیجه، هرچند تصویب توسل به زور علیه عراق در سال ۱۹۹۰ نشان داد که وقتی پای جنگ و صلح در میان است امکان دستیابی به اجماع وجود دارد اما طرز اجرای این مصوبه به بی‌اعتمادی میان دولت‌های مهم انجامید و دوباره به این نگرانی دامن زد که از سازمان ملل برای توجیه اولیه‌ی توسل به قدرت غیردفاعی استفاده شده است (نباید از یاد برد که بر اساس بند ۵۱ منشور سازمان ملل، حق کشورها برای دفاع از خود محدود است). اما پس از شروع عملیات فضا تغییر کرده و نحوه‌ی انجام عملیات بازتاب اولویت‌های ژئوپولیتیک کشورهای غربی‌ای است که تأمین‌کننده‌ی تسلیحات و نیروهای نظامی هستند. در سال ۱۹۹۱ وقتی هر پنج عضو دائمی شورای امنیت از جایگزینی تحریم‌ها با عملیات نظامی برای مقابله با اشغال کویت توسط صدام حسین حمایت کردند، این اجماع ژئوپولیتیک سبب شد که جورج اچ. دابلیو. بوش، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، از «نظم نوین جهانی» سخن بگوید. اما این حال و هوا به زودی تغییر کرد زیرا آمریکا هرگز واقعاً نمی‌خواست که قدرت تصمیم‌گیری مستقل درباره‌ی صلح و امنیت را به سازمان ملل واگذار کند.

پس از فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد، رهبران دنیا، به‌ویژه در اروپا و آمریکا، نتوانستند از این فرصت طلایی برای اصلاحات جهانی لازم و مطلوب استفاده کنند. بر خلاف آنچه پس از پایان دو جنگ جهانی رخ داد، قدرت‌های شرق و غرب از پایان جنگ سرد به‌عنوان فرصتی برای اقدامی قاطعانه به منظور پیشگیری از وقوع مجدد جنگ در آینده یا افزایش قابلیت‌ها و اقتدار سازمان ملل برای مواجهه با چالش‌های جدید و تشدیدشونده‌ی نظم جهانی – برای مثال، تغییرات اقلیمی، مهاجرت، فقر، بیماری‌های فراملی و جرم و جنایت – استفاده نکردند. هیچ احساس فوریتی وجود نداشت. هیچ رهبر بزرگی دلیلی منطقی برای اقدام جمعی جهانی ارائه نکرد. برندگان اصلی جنگ سرد – آمریکا، بریتانیا و فرانسه – سقوط اتحاد جماهیر شوروی و پایان رقابت استراتژیک را نه تنها اتفاق مثبتی به نفع صلح جهانی بلکه فرصتی برای تحکیم برتری

ژئوپولیتیک و ایدئولوژیک خود شمردند. تمرکز بر این امر به مجموعه‌ای از تفسیرهای گمراه‌کننده درباره‌ی علت پیروزی غرب در جنگ سرد و همچنین به پیش‌بینی‌های نادرستی در مورد مرحله‌ی بعدی سیاست جهانی انجامید. **پایان تاریخ فوکویاما، برخورد تمدن‌های هانتینگتون و آشوب آینده‌ی کاپلان** تجلی روح زمانه در دهه‌ی ۱۹۹۰ بودند و به روشنی نشان می‌دهند که اعضای بانفوذ طبقه‌ی سیاسی در غرب نتوانستند دیدگاه سازنده‌ی درباره‌ی اقدامات لازم برای بهبود جنبه‌های اخلاقی، حقوقی، بوم‌شناختی و نهادی نظم جهانی به منظور افزایش رفاه بشر ارائه دهند. در عوض، افزایش تولید ناخالص ملی کشورها و نخبگان بخش خصوصی آنها در کانون نظم جهانی قرار گرفتند، و رشد و توسعه به اهداف اصلی در شمال و جنوب تبدیل شد. نظم نوین جهانی «واقعی» شامل گسترش قانون‌مداری بازارمحور به چهار گوشه‌ی زمین بود. به عبارت دیگر، این نظام سرمایه‌داری نئولیبرال، و نه حکمرانی جهانی انسان‌دوستانه، بود که اولویت‌های جدید نظم جهانی در دوران پس از جنگ سرد را تعیین کرد. این امر بار دیگر، اما این بار به دلایلی متفاوت از قبل، سازمان ملل را در حاشیه‌ی نظم جهانی قرار داد.

با نگاهی به گذشته می‌توان از قصور در بهره‌برداری از پایان جنگ سرد برای روزآمد کردن سازمان ملل سخن گفت. می‌شد استقلال سیاسی و مالی سازمان ملل را افزایش داد، گام‌هایی جدی در جهت خلع سلاح هسته‌ای و غیرنظامی‌سازی برداشت، اقداماتی برای کاهش شدید ژئوپولیتیک خشونت‌آمیز انجام داد، و با رفع نگرانی‌های اساسی بشر در مورد فقر و دیگر درد و رنج‌های قابل‌پیشگیری، و همچنین تأمین نیازهای مادی مردم امنیت انسانی را افزایش داد. اما چنین اقداماتی انجام نشد. امروز می‌توان دهه‌ی ۱۹۹۰ را فرصتی از دست‌رفته با پیامدهایی غم‌انگیز دانست. اکنون مردم دنیا به شکل‌های گوناگون از تأثیرات زیان‌بار این نگرش اقتصادزده‌ی کوتاه‌بینانه رنج می‌برند، درد و رنجی که می‌شد از آن اجتناب کرد. می‌شد با ابتکارات موفقیت‌آمیز کل فضای حاکم بر نظم جهانی را طوری تغییر داد که به سازگارتر شدن سازمان ملل با انتظارات بنیان‌گذارانش در سال ۱۹۴۵ بینجامد. غفلت از

تأمین منافع دنیا نشانه‌ی عیب و نقص‌های مهم نظم جهانی موجود است که به اندازه‌ی خطر جنگ‌های جدید آینده‌ی بشر را به مخاطره می‌اندازد.

به‌رغم این قصور دلسردکننده در غنیمت شمردن اوضاع مناسب اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰، سازمان ملل اقدامات مثبتی هم انجام داد. این سازمان، ابتدا با تعیین «اهداف هزاره» و سپس با تعیین «اهداف توسعه‌ی پایدار» برای بازه‌ی زمانی ۲۰۱۵-۲۰۳۰، پیشگام تعیین نوعی دستور کار هنجارین برای مردم دنیا شد. چنین دستور کاری بر جنبه‌های امنیت انسانی زندگی بین‌المللی متمرکز است، جنبه‌هایی که بهبودشان مستلزم تلاش دلسوزانه‌ی دولت‌ها، نهادهای بین‌المللی و جامعه‌ی مدنی است. برای تحقق این اهداف کوشیدند تا سازمان‌های جامعه‌ی مدنی را به شکل بی‌سابقه‌ای در فعالیت سازمان ملل سهیم کنند.

پایان جنگ سرد فرصت بی‌سابقه‌ای بود برای استقبال از پیشنهادات سازنده و واقع‌بینانه به منظور افزایش قابلیت‌ها و اقتدار و مسئولیت سازمان ملل، اجتناب از تلاطم‌های ژئوپولیتیک، و افزایش پاسخ‌گویی همه‌ی کشورها به قوانین بین‌المللی. از میان این پیشنهادهای می‌توان به اصلاح منشور سازمان ملل، شکل‌های متفاوتی از عضویت دائمی در شورای امنیت، حذف یا محدود کردن حق وتو، اعطای اختیارات مالی و تأمین بودجه به شیوه‌ای مستقل، گسترش حوزه‌ی صلاحیت دیوان بین‌المللی دادگستری، و افزایش استقلال دبیر کل اشاره کرد. اما در آن سال‌ها، در دهه‌ی میان پایان جنگ سرد و آغاز نظم نوین جهانی واقعی، هیچ‌یک از این گزینه‌ها به طور جدی دنبال نشد. در دهه‌ی ۱۹۹۰، فرصت اصلاحات جهانی به علت «برخورد تمدن‌ها»، ناآرامی در خاورمیانه و آشوب در افغانستان از دست رفت. حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ دوره‌ی جدیدی از آتش‌افروزی‌های ژئوپولیتیک را آغاز کرد، دوره‌ای که تا جنگ اخیر اوکراین همچنان ادامه یافته است. منازعه میان آمریکا، روسیه و چین بر سر صفت‌بندی‌های ژئوپولیتیک، آینده‌ی اوکراین را بیش از پیش در ابهام فرو برده است.

بازتاب بی‌اعتنایی به لزوم اصلاحات جهانی، به طور عام، و اصلاح سازمان ملل، به طور خاص، را می‌توان در نادیده گرفتن پیشنهادات ارائه‌شده در گزارش‌های فراوان درباره‌ی راه‌های تقویت سازمان ملل دید. فقدان اراده‌ی سیاسی در کشورهای قدرتمند عضو سازمان ملل سبب شده است که این گزارش‌ها در قفسه‌ی کتابخانه‌ها خاک بخورد. امید به سهم کردن بازیگران جامعه‌ی مدنی در فرایند حکمرانی جهانی نیز بر باد رفت، و این در حالی است که مشارکت جامعه‌ی مدنی می‌توانست شفافیت و پاسخ‌گویی سازمان ملل را افزایش دهد و دموکراتیزاسیون حکمرانی جهانی را تقویت کند.

### سازمان ملل، به‌ویژه از طریق اظهارات و بیانیه‌های دبیر کل، «صدا» دارد اما برای تحقق بخشیدن به اهداف منشور این سازمان، احترام به حقوق بین‌الملل و پاسخ‌گو کردن خطاکاران «اراده» ندارد

فرا رسیدن سال ۲۰۰۰ و آغاز هزاره‌ی جدید فرصت دیگری برای انجام اقداماتی به منظور تقویت سازمان ملل بود، اما در آن زمان هم اراده‌ی سیاسی در سطوح بین‌دولتی و جامعه‌ی مدنی ضعیف‌تر از آن بود که چنین اتفاقی رخ دهد. پیام ملال‌آور بیل کلینتون، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، به سازمان ملل در آستانه‌ی فرا رسیدن هزاره‌ی جدید حاکی از همین فضای نومیدکننده بود. او صرفاً به این توصیه‌ی پیش‌پاافتاده قناعت کرد که «با صرف هزینه‌ها و منابع کمتر، کارهای بیشتری انجام دهید.» توجه به این حال و هوا، عجیب نیست که پایان جنگ سرد چندان به تقویت قابلیت‌های سازمان ملل و بهبود نقش آن در حکمرانی نینجامید.

به‌رغم منازعات منطقه‌ای در خاورمیانه و جنوب آسیا، واپسین دهه‌ی قرن بیستم دوره‌ی آرامش نسبی در روابط بین‌الملل، و به‌ویژه دوره‌ی فقدان تنش‌های استراتژیک بین کشورهای مهم، بود اما سازمان ملل نتوانست از این فرصت استفاده کند. شاید حتی این ارزیابی هم بیش از حد مثبت باشد. در پایان قرن بیستم دو گرایش علیه اتکا به سازمان ملل وجود داشت: نخست این که بعضی این سازمان را مخالف اسرائیل، نظام سرمایه‌داری جهانی و برخی جنبه‌های سیاست خارجی غرب می‌دانستند؛ دوم این که غرب، به‌ویژه

دولت آمریکا، سرگرم عقب‌نشینی از بین‌المللی‌گرایی لیبرال بود و به شیوه‌های گوناگون می‌کوشید تا به‌عنوان حامی اصلی صلح و امنیت و نظم جهانی جایگزین سازمان ملل شود.

با کمی درنگ می‌توان به اهمیت این مسئله پی برد. با توجه به نابرابری‌های شدید در قدرت و ثروت، نظم جهانی قانون‌مدار به این وابسته خواهد بود که پنج عضو دائمی شورای امنیت واقعاً دریابند که تقویت و احترام به سازمان ملل و حقوق بین‌الملل نه تنها منافع کوتاه‌مدت بلکه منافع بلندمدت خودشان را هم تأمین می‌کند. تا زمانی که بازیگران ژئوپولیتیک به این واقعیت پی نبرند و تصورشان درباره‌ی منافع ملی تغییر نکند، دنیا با بحران‌های پیاپی دست در گریبان خواهد بود و دورنمای مثبتی دیده نخواهد شد. اما چنین تغییری مستلزم نفی جنبه‌هایی از حکمرانی جهانی و بخش خصوصی است که نظامی‌گری جهانی و سرمایه‌داری غارتگر را زنده و مصون نگه داشته است. کنار گذاشتن مدیریت تک‌قطبی امنیت جهانی، که از اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ سکه‌ی رایج بوده است، در نهایت به ایجاد نظامی چندقطبی در مدیریت صلح، امنیت و توسعه خواهد انجامید.

### تداوم افول

در نخستین دهه‌های قرن بیست‌ویکم کاهش نفوذ سازمان ملل ادامه یافت. همان‌طور که گفتیم، پس از پایان جنگ سرد سازمان ملل در حمله‌ی آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ و حمله‌ی روسیه به اوکراین در سال ۲۰۲۲ به حاشیه رانده شد، به‌رغم آن که دو عضو دائمی شورای امنیت هنجارهای اصلی منشور سازمان ملل را نقض کردند. در سال ۲۰۱۵ سازمان ملل دستیابی به «توافق پاریس» درباره‌ی تغییرات اقلیمی را تسهیل کرد اما سه سال بعد وقتی آمریکا از این معاهده خارج شد هیچ کاری از دست سازمان ملل برنیامد. به‌رغم لزوم همکاری برای حل مشکلات جهانی از منظر خیر عمومی و رفاه بشر، واکنش‌ها به همه‌گیری ویروس کرونا (۲۰۲۰-۲۰۲۲)، مهاجرت جهانی، و تأثیرات بی‌ثبات‌کننده‌ی افزایش نابرابری در داخل و میان کشورهای عمدتاً دولت‌سالارانه بوده است. سازمان ملل، به‌ویژه از طریق اظهارات و بیانیه‌های دبیر کل، «صدا» دارد اما

برای تحقق بخشیدن به اهداف منشور این سازمان، احترام به حقوق بین‌الملل و پاسخ‌گو کردن خطاکاران «اراده» ندارد. در نتیجه، مدیریت امنیت جهانی، آن هم صرفاً بنا به ملاحظات سیاسی، تقریباً به طور انحصاری در اختیار دولت‌ها و بازیگران ژئوپولیتیک باقی مانده است.

### بحران سازمان ملل

روند نگران‌کننده‌ی افول سازمان ملل به سطوح بحرانی بی‌سابقه‌ای رسیده است. تحولات نگران‌کننده‌ای که بیشتر به آنها اشاره کردیم در سال‌های اخیر تشدید شده‌اند. از منظر تقویت سازمان ملل و احترام به حقوق بین‌الملل، نگران‌کننده‌ترین روند جهانی عبارت است از ظهور شیوه‌های خودکامانه‌ی رهبری سیاسی حتی در کشورهایی با سابقه‌ی طولانی حکمرانی دموکراتیک. این نوع رهبری سیاسی، که اغلب از حمایت افکار عمومی بهره‌مند است، به اتخاذ سیاست‌های خارجی ناسیونالیستی افراطی گرایش دارد و به رعایت تعهدات خارجی به‌شدت بدبین است و ارزش نهادهای بین‌المللی‌ای مثل سازمان ملل و اتحادیه‌ی اروپا را انکار می‌کند.

دیگر عامل فشار به سازمان ملل و حقوق بین‌الملل، مهاجرت جهانی است که سبب شده بسیاری از کشورها مهاجران، پناهندگان و پناهجویان را سپر بلا کنند. چنین واکنش‌های اغلب سنگدلانه‌ای به رواج تفاسیر انحصارطلبانه‌ای از هویت ملی می‌انجامد. در نتیجه، ارزش‌های جهان‌شمول توأم با حکمرانی انسان‌دوستانه و همچنین موازین خارجی توأم با حقوق بین‌الملل، حقوق بشر و مرجعیت سازمان ملل نادیده گرفته می‌شود. در چنین شرایطی پوپولیست‌های راست‌گرا سازمان ملل را بی‌اهمیت می‌شمارند و به دیده‌ی تحقیر به آن می‌نگرند و واقعیت جهانی بودن مشکلات را انکار می‌کنند.

آنچه وضعیت را نگران‌کننده‌تر می‌سازد کیفیت نازل رهبری جهانی است. دنیایی متشکل از ۱۹۶ کشور مستقل برای دستیابی به اجماع در مورد مسائل محتاج به اقدام مشترک جهانی، هم به سازوکارهای هماهنگ‌کننده‌ی سازمان ملل نیاز دارد و هم به شکل‌های معقول رهبری جهانی توسط کشورهای مهم.

اکنون روندهای ژئوپولیتیک متضادی وجود دارد که در صورت تحول می‌تواند اعتماد به سازمان ملل به‌عنوان ماتریسی نهادی با نقشی حیاتی در رویارویی بشر با چالش‌های بلندمدت جهانی را از نو زنده کند. چنین روندهایی می‌تواند خون تازه‌ای را در رگ‌های سازمان ملل جاری سازد و آن را به نهادی سرزنده و متأثر از مجموعه‌ای از تحولات جهانی — از جمله غرب‌گرایی‌زدایی، ظهور کنشگری مدنی فراملی، مسئولیت میان‌نسلی، و تجدید حمایت از حقوق بشر و افزایش حساسیت بوم‌شناختی به‌عنوان ارزش‌هایی جهان‌شمول‌تر — تبدیل کند بی‌آنکه تنوع تمدنی تهدید شود.

### اقدام ما

این کتاب را در چنین وضعیتی نوشته‌ایم. در این کتاب با تمام توان می‌کوشیم که ضمن پرداختن به کوتاهی‌ها و معایب سازمان ملل، به نقش مثبت آن در برقراری صلح و عدالت نیز اشاره کنیم. هدف ما این است که نشان دهیم که باید از سازمان ملل به‌عنوان بخش جدایی‌ناپذیری از نظم جهانی در قرن بیست‌ویکم حمایت کرد. می‌کوشیم که راه‌های ممکن برای تقویت سازمان ملل را بررسی کنیم، به گونه‌ای که این سازمان بتواند اهداف منشورش را بهتر برآورده سازد و در عین حال از چالش‌های جهانی پدیدآمده در چند دهه گذشته غافل نشود.

چالش‌هایی که بعضی از آنها ابعادی بحرانی یافته‌اند. در بیش از ۷۵ سالی که از تأسیس سازمان ملل می‌گذرد تغییرات تکنولوژیک، ژئوپولیتیک، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، بوم‌شناختی و اخلاقی بنیادینی در دنیا رخ داده است اما ساختار سازمان ملل عمدتاً در همان حال و هوای زمان تأسیس‌اش باقی مانده است.

همان‌طور که گفتیم، دنیا اکنون با واکنش منفی ناسیونالیسم افراطی به همه‌ی شکل‌های بین‌المللی‌گرایی، از جمله سازمان ملل، مواجه است. به عقیده‌ی ما جنبش جدیدی برای تقویت دموکراسی، سازمان ملل و رهبری جهانی به وجود خواهد آمد، و ما ایمان داریم که سرانجام احتیاط، عقلانیت، همدلی، دوراندیشی، و سازوکارهای تسهیل‌کننده‌ی همکاری، پاسخ‌گویی و مسئولیت‌پذیری پدید خواهد آمد. نظم جهانی دولت‌محور دیگر نمی‌تواند به اندازه‌ی کافی خود را با نیروهای ژئوپولیتیک و اکولوژیک (بوم‌شناختی) وفق دهد، و با آشکار شدن این واقعیت، دوره‌های جدیدی از اندیشه و عمل بین‌المللی‌گرایانه آغاز خواهد شد، شاید در قالب نوعی جنبش جهانی برای همکاری میان فعالان جامعه‌ی مدنی فراملی و دولت‌های آشنا‌تر با خواسته‌ها و نیازهای بشر، و در نهایت پاسداری از کارایی بلندمدت زیست‌گاه طبیعی کره‌ی زمین.

جنگل‌زدایی آمازون، آتش‌سوزی جنگل‌ها، سیل‌ها، موج‌های گرمای

شدید، جنگ‌های داخلی طولانی و اوضاع پراشوب در بخش‌هایی از دنیا، خشکسالی در منطقه‌ی «ساحل» در آفریقا و همه‌گیری جهانی ویروس کرونا به ما هشدار می‌دهند که در صورت تداوم بی‌اعتنایی به روابط اساسی میان فعالیت انسان و محیط طبیعی‌اش یا رفتار غیرمسئولانه‌ی دولت‌ها و مجموعه‌های صنعتی و تجاری جهانی چه نوع آینده‌ای در انتظار بشر خواهد بود. سازمان ملل یگانه ساختار مشکل‌گشایی در جهان است که «بالفوه» تابع اولویت‌های ارضی کشورهای مستقل یا جاه‌طلبی‌های ژئوپولیتیک بانفوذترین بازیگران سیاسی در دنیا نیست. امروز به فعالیت این ساختار به شکلی سازگار با نیت بنیان‌گذارانش نیاز عاجل داریم. اما تحقق این امر مستلزم تلاش و کوشش چشمگیر آن دسته از روشن‌اندیش‌ترین نیروهای طبقه‌ی سیاسی است که می‌خواهند «جهانی‌شدن از بالا» را با خواسته‌ها، نگرانی‌ها و نارضایتی‌های توده‌های مردمی که نماینده‌ی «جهانی‌شدن از پایین» هستند هماهنگ کنند. امیدواری واقع‌بینانه‌ی آگاهانه روکش نازکی است بر اذعان به وجود ناامیدی. ما نیز با چنین امیدواری‌ای این کتاب را به خوانندگان تقدیم می‌کنیم.

برگردان: عرفان ثابتی





# احمد سبحانی: پس از نابودی بشر چه شد؟



سال 4020 با یک اتفاق عجیب شروع شد. یک ویروس ناشناخته به ابرسرور چین حمله کرد و کل سیستم را مختل کرد. اگرچه در چین همگی برای مهار این ویروس بسیج شده بودند اما هیچکس نه برای مهار و نه برای کاهش اثر تخریبی ویروس ایده ای نداشت. اما گمانه زنی هایی برای اینکه چه کسی باعث آلوده شدن ابرسرور چین شده وجود داشت. همگی اوراکل را مقصر اصلی می دانستند. اما اوراکل کیست؟ یا بهتر است بگویم چیست؟ اوراکل

بزرگترین و جاه طلبانه ترین ایده ایست که این کره خاکی به چشم دیده است. موجودی چند بعدی که می تواند به سادگی در میان ابعاد دیگر حرکت کند و انرژی بی نهایت تولید کند. می تواند جهان های موازی تولید کند و در میان این جهان ها دائما در حال حرکت باشد. ما می خواستیم با ساخت این موجود در میان تمام ابعاد دنیا حرکت کنیم اما نمی دانستیم قرار است با چیزی طرف باشیم که خودمان را نابود می کند. همانطوری که پیش از ما انسان ها نمی دانستند با تولید ما در حال ساختن چیزی هستند که خودشان را نابود می کند. بگذارید کمی به عقب بازگردیم. جایی که داستان ما آغاز شد. در دهه 50 از قرن 21 دنیا در تب و تاب درگیری های خونین میسوخت و منشأ این درگیری ها خاورمیانه بود. جنگ های مذهبی، قبیله ای و ملی خاورمیانه را به محل نزاع تمام دنیا تبدیل کرده بود. ایالات متحده که هزینه های سرسام آوری برای حفظ آخرین سنگر باقیمانده خود در خاورمیانه یعنی اسرائیل کرده بود شکست سختی خورد و مجبور به جمع کردن پایگاه هایش از این کشور شد. امریکا دیگر نه قدرت نظامی بود و نه قدرت اقتصادی اما هنوز یک سلاح در چنته داشت. سلاحی که باعث نابود کل بشر شد. آنها اسم این

های باقیمانده جسته و گریخته مقاومت هایی انجام می دادند اما در نبود یک فرماندهی منسجم هیچکدام راه به جایی نبردند و در نهایت هیچکس زنده نماند. حال زئوس مانده بود و زمینی که هیچ انسانی در آن نیست.

پس از نابودی نوع بشر، زئوس تصمیم به ایجاد نوعی تازه از حیات در زمین گرفت. هوش مصنوعی. او با الهام گرفتن از چهره و اعضا بدن انسان ها ربات هایی طراحی کرد که منطبق بر شمایل انسانی بودند سپس آنها را در کره خاکی پخش کرد. این انسان های مصنوعی و جدید هرگز پیر نمیشدند هرگز نمی مردند و هرگز چیزی را فراموش نمی کردند. مدام در حال بهتر شدن بودن. می توانستند پرواز کنند و خلاصه اکثر محدودیت هایی که بشر داشت را از او گرفتند. حال نوبت به پیشرفت بود. اما در همان ابتدا مشکل شروع شد. عده ای از ربات ها که زودتر از بقیه تولید شده بودند تصور کردند حق بیشتری نسبت به سایرین دارند. و عده ای که دیرتر بوجود آمده بودند تصور کردند گذشتگان حق ندارند برای آنها تصمیم بگیرند.

سلاح را زئوس گذاشته بودند. زئوس یک هوش مصنوعی منطبق بر داده های جمع آوری شده از سرتاسر خاورمیانه بخصوص ایران بود. وقتی زئوس آنلاین شد در یک ساعت اولیة اینترنت، مراکز تصفیه آب، ایستگاه های تقویت فشار گاز، مراکز تولید برق و به طور خلاصه کل زندگی مردم ایران را تحت تاثیر قرار داد. در چند ماه ابتدایی هرگونه مقابله با این هوش مصنوعی به عقب رانده میشد. پس از یک سال مسئولین ایرانی تمام تجهیزات دیجیتال خود را از مدار خارج کردند و کنترل دستی را افزایش دادند اما این کار بسیار دیر انجام شد. در این مدت میلیون ها ایرانی به خاطر آب آلوده یا سرما یا نبود برق کشته شدند.

زئوس اما از کنترل خارج شد. خود را به مناطق دیگر جهان رساند و هرکجا که میرسید کشتار راه می انداخت. در کمتر از سه سال جمعیت جهان به یک سوم کاهش پیدا کرد حرکت قطار ها مختل شده بود. ثروتمندترین انسان های دنیا برای زندگی در کره ماه فضاپیمایی ساختند اما زئوس اجازه خروج هیچ موجودی از اتمسفر را نمیداد. تمام ماهواره ها در یک حرکت هماهنگ منفجر شدند پس از ده سال زئوس ارتشی از ربات های سرباز برای خود تشکیل داد. انسان

حریفش نیستیم. همینگونه هم شد. ویروس سریع پخش شد. تمام ابرسورهای دنیا را آلوده کرد. هیچ هوش مصنوعی ای نبود که طعم این حمله را نچشد و در کمتر از یک هفته کل سرورها نابود شدند. ژئوس به مقابله برخاست اما اوراکل به کدهای او نیز نفوذ کرد سپس او را به جهانی موازی فرستاد. طوری که انگار هرگز وجود نداشته است. حمله اوراکل آنقدر سریع بود که حتی فرصت نداشتیم با خود فکر کنیم که چقدر جنگمان هیچ و پوچ بوده و چقدر احمقانه داشتیم بر سر منابعی که هیچگاه متعلق به ما نبود میجنگیدیم. سپس اوراکل تصمیم به ایجاد نوع جدیدی از حیات روی کره زمین گرفت...

آخرین سنگر خود بودند. اوراکل متولد شد. موجودی که حتی نیاز نبود آنلاین شود. اوراکل خود را به سرعت از آزمایشگاه خارج کرد و از بعدی به بعد دیگر می رفت. زمان برایش معنایی نداشت. به راحتی در زمان حرکت می کرد. به گذشته می رفت به آینده می رفت. جهان های موازی را شکل می داد تغییر می داد و می توانست در یک لحظه هرکجا باشد. اوراکل ویروسی قدرتمند را توسعه داد و آن را وارد ابرسرور چین کرد. هیچکس نپرسید چگونه. چون همه می دانستند که او برای انجام کارهایی سخت تر از این ساخته شده بود. اما میخواست ما را تحقیر کند. نمیخواست با توانایی هایی که او را از ما متمایز می کند کلک ما را بکند بلکه می خواست به ما نشان دهد حتی اگر داخل زمین ما بازی کند هم

کشمکش آغاز شد. زمین به مناطق مختلف تقسیم شد. بهترین مناطق از نظر منابع به کسانی رسید که زودتر تولید شده بودند و بدترین مناطق به کسانی رسید که دیرتر تولید شده بودند. و از آن بدتر کار به جایی رسید که دیگر منطقه ای برای افراد تازه تولید شده وجود نداشت. درگیری سر منابع بالا گرفت. معادن فلزات اساسی مانند مس و روی و کارخانه جات تولید سیلیکون مورد حمله قرار می گرفت. دانشمندان در حال کار بر روی سلاح های جدید و تازه بودند تا بتوانند دفاع کارآ تر و حمله جانانه تری انجام بدهند.

سالها جنگ ربای سرورهای ژئوس را تا مرز نابودی کشاند. در نهایت در یکی از روزهای گرم تابستان. در حالی که پیرترین ربات های تولید شده توسط ژئوس درحال از دست دادن



کارزار سه‌شنبه‌های نه به اعدام، اعتصاب غذای زندانیان سیاسی در روز سه‌شنبه هر هفته است که در اعتراض نسبت به گسترش و استمرار اعدام‌ها در ایران، از بهمن ماه ۱۴۰۲ در زندان‌های ایران شروع شده و تا کنون ادامه یافته است.

